۱۶۸
اسئلهٔ
محمد باقر
اصفهانی
و اجوبه
از حاج
محمد کریم
خان

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین
ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین اما بعد چنین گوید بنده
که چون رسید نوشته از مخدوم
مکرم ومطاع معظم جناب سلالة الانجاب وسلیل الاطیاب
صاحب مآثر ومفاخر جناب میرزا محمد باقر اصفهانی ایده الله
رسیده مشحون به بعضی سوالات عجیبه وغریبه
از نسبتهائیکه باین حقیر بعضی از اعادی داده اند
وبانواع تدابیر آنها را در اطراف بلاد رایج کرده
اند وبکتابت وپیغامها وذکر در مجالس ومحافل
کوشیده در خواص وعوام منتشر نموده اند وبحسب اختلاف طبایع
خلق در استحکام از امور دیگر افترائها وتهمتها
ساخته اند

ساخته اند وهر کس چیزی را که بطبع او نهایت استبعاد داشت
از او داده وگفته اند ونوشته اند تا آنکه انواع افتراها — خلط با انواع
عدو این حقیر بنمایند وطبع ایشان از علومیکه
خداوند باین سلسله جلیله عطا کرده است باین حیل
منصرف نمایند پس این افتراها با ایشان رسیده و
دیدند که نوریکست مجدد توان رسید وعدول وتفاوت
ایشان را وی این افتراها شوند لهذا در رسید سؤال
از آنها بر آمده شاید حقیقة امر بر خواص وعوام منکشف
شود وبدانند حق عداوت اعدا را با این حقیر و
چون دیدم که حقیقة سؤالاتیست که در جواب آنها نصرت
دین خدا است وبیان حق از باطل است وصلاح کل این
سلسله است اقدام در جواب آنها کردم وچون دیدم که همت مردم
قاصر تر از آنست که جمیع این رساله را بخوانند ومجبولند بر اینکه
گوش بباطل داده واز حق اعراض نمایند چرا که داعی بر گوش

دادن بباطل در ایشان هست که نفس اماره باشند
و شیطان و داعی بگویش دادن بکلام حق در غالب مردم
نیست جمیع سؤالات ایشان را در صدد این رساله ذکر
میکنم که عین اغراض ستی باشد برای کتاب نشاید و در اول
آنرا بخوانند و چون یکی از آنها سؤالات را به ببینند که
از آن در رنج هستند اقلا جواب هارا بخوانند پس اینک
ابتدا میکنم بعبارت سؤالات

عبارت بسم الله الرحمن الرحیم سؤالات

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلم علی محمد واله
الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین وبعد
بعرض عالی میرساند که بعد از آنکه خداوند باین حقیر فقیر
بقدر قابلیت شعور و تمیز عطا فرمود دریافتم که بنده محتاج
خالق هست و او را رضا و غضب و معرفت این واجب و بدون
واسطه معرفت ایند و محالست بی در میان خدا و خلق وسیله
ضرورست

ضرورست وآن وسیله پیغام بر انند و بعد از ایشان اوصیاء
ایشان و در این زمان که پیغامبر ما و یازده خلیفه او
از دنیا رحلت کرده اند و امام دوازدهم هم از نظر غایب
شده اند پس بهجهت آنکه آن بزرگواران دست رس نیست
و برما لازم است که از علمای شیعه اخذ مسائل کنیم و چون
ها نفر سابق را در متقدمین ایشان دانستیم تا
چار شدیم از رجوع بمعاصرین و بقدر امکان در احوال
ایشان تتبع نمودیم و کسی را حامل علوم آل محمد ص و محل وثوق
و اطمینان خاطر و متصف بصفت پیشوایان و معرض
از دنیا و مقبل بسوی آخرت باشند جز آن عالم عامل
ندیدم لهذا سوء ادب نموده بعرض بعضی از سؤالات پرداختم
چراکه خداوند بر جاهل سؤال را واجب فرموده و بر عالم
جواب را و بهیچ وجه حجت نیست بلکه حاجتست و خالصا
لوجه الله الکریم سؤال نمودم و اجل عبادات اخلاص

کیشان سرکار دم و توقع دارم که بجهت خشنودی خداوند و
امام حجت بر حقیقی و هر کس که از جمله مخلصان که بر این رساله
مطلع میشوند مجهولات حقیر را بیان فرمایند که من
بتکلیف خود که سؤال باشد عمل نمودم تا خداوند روز
قیامت بر من حجتی نباشد البته سرکار هم بتکلیف خود
عمل خواهند فرمود و جواب خواهند نوشت و اگر جواب
نفرمایند چنان میدانم که دیگر خداوند بر من جاهل حجتی
نباشد و دیگر خود بتکلیف خود اعلمند اما سؤالات حقیر اینست
سؤال ۱ از دوست و دشمن میشنوم که سرکار فرموده‌اید
که اصول دین چهار است و تا حال معروف میان شیعه این بوده است
که پنج است حقیقت این امر را بیان فرمایند تا بان اعتقاد
ورزیم سؤال ۲ مذکور میشود که سرکار فرموده‌اید که دین چهار
رکن دارد سه رکن رابع آن شیعه است و رکن رابع مفقود عن
الطائفه میباشد سه رکن دیگر و وجود اشخاص رکن رابع لغایت
تو

خود سرکار معین اگر واقفیت دارد و سرکار صاحب اینمقام
نص بان بفرمائید تا بان اعتقاد ورزیم سؤال ۳ مذکور میشود
که سرکار فرموده‌اید رکن رابع در هر زمان شخص معین است
و معرفت او بر مردم لازم میباشد شناختن امام چون سخنهای
واهی از مردم بسیار شنیده‌ام اعتقاد نکردم و از خود سرکار
پرسیدم که اگر چنین است اعتقاد بکنم سؤال ۴ مذکور میشود که
سرکار فرموده‌اید در زمان شیخ مرحوم اعلی الله مقامه آن
بزرگوار شخص رکن رابع بوده اند و بر جمیع خلق شناختن
و اطاعت ایشان لازم بوده است و بعد از ایشان سید جلیل
رحمة الله علیه و بعد از ایشان خود سرکار اگر چنین است نص
بر این بفرمائید تا از شبهه بیرون آیم سؤال ۵ مذکور میشود
که سرکار فرموده‌اید که امروز باید باب میان امام و خلق
باشد که بخدمت رسیده احکام را از ایشان بگیرد و
بخلق برساند و آن باب یومنا هذا خود سرکارید و این

باب ملعون که خروج کرده ملعون و کافر شدند بجهة غصب
حق شما بوده اگر امر چنین است تصریح بآن فرمایند و عا
که مقصود محض حاجت است بجهة سؤال ۶ یا بعضی میگویند که
در زمان غیبت هرگاه باب امام ناصر و معینی پیدا کرد
جنگ بکنند یعنی نشستن و جهاد باشد اظهار امر خود را
بکنند آیا این مسئله حق است یا باطل سؤال ۷ در یکی از
کتابهای سرکار که بجهة اطفال نوشته بودید دیدم که
فرموده بودید در زمان غیبت جماعتی از بزرگان
شیعه هستند که ایشان نواب باطنی میگویند و جمعی دیگر را
بدلا و نقبا میگویند مطلب چون باجمال بود تفصیل را
لطف فرموده تفصیل دهید تا آنها را بشناسیم سؤال ۸
مذکور میشود که فرموده اند که هر کس از علمای سابق
و لاحق که بغیر طریقه شیخ مرحوم بوده همه باطلند و
باید از همه بیزاری جست آیا صحیح است یا نه سؤال ۹

التفات

التفات فرموده سبب این خلاف که امروز در میان شیعه
افتاده است و بعضی شیخی و بعضی بالاسری شده اند
بیان فرمایند و حال آنکه خدای ایشان یکی و مذهب یکی
التماس دارم که این عقده را از دل مخلصان بردارند
ماخذ و منشاء این خلاف را بیان فرمایند تا در دین
خود بینا شویم سؤال ۱۰ آیا بر ماها لازم است که از هر کسی
که غیر از شیخی است اجتناب کنیم و ایشان را نجس دانسته با
ایشان برطوبت ملاقات نکنیم یا نه سؤال ۱۱ آیا عقد و نکاح
که حضرات بالاسریها می بندند و سایر عقود و معاملات
که از ایشان صادر میشود صحیح است یا باطل سؤال ۱۲ اکل مال کسیکه
بر غیر طریقه است بدست ما آید و احدی غیر خدا بر آن
مطلع نباشد و از تصرف در آن هیچ خوف و ضرر بر ما نباشد
خوردن آن مال جایز است یا نه سؤال ۱۳ آیا دادن زکوة
و خمس بکسیکه بر غیر طریقه است جایز است یا نه سؤال ۱۴ آیا جایز است

حضرات

حجه از جهت تیت بمخالفین این طریقه حقه دهند و حیث بری
الذمه میشود یا نه سؤال [۱۵] میکویند فرموده بشد که حضرت
سید الشهدا صلوات الله علیه شهید نشده است و امر ایشان
مانند امر عیسی بر مردم مشتبه شده است صحیح است یا نه سؤال [۱۶] میکویند
که سرکار فرموده بشد که علمای کذشته عمل بظن میکردند و عمل بظنه
بدعتست و کفر و باینجهه همه کافر بوده اند آیا حق است یا نه سؤال [۱۷]
مستدعیم که کلیات عقاید شیخیه را برای ما بیان فرمایید تا بان
عقیده مند باشیم و بر آن عقیده بمیریم و چون دست ما بشما
نمیرسد و مردم روایات مختلف میکنند قانونی بدست ما دهید
که در کلی و جزئی بر بصیرت بوده هرچه بشنویم صدق و کذب
تمیز دهیم سؤال [۱۸] چون همه فقرا از سرکار بر ذکر نکرده هرکاه در
مسائلیکه سرکار ننوشته اید محتاج شویم چکنیم و از که بکیریم سؤال [۱۹]
میکویند که سرکار فرموده شد در حال غیاب صورت رکن رابع را
باید در نظر کرفت و چون دست بجز او نرسد باید خطاب با او
کرد

کرد
کرد و او را عبادت یا چنین است یا نه سؤال [۲۰] میکویند که
فرموده اید شخص مؤمن باید دائم اسلحه حرب حاضر داشته
باشند که شاید فرج رکن رابع در رسد و حکم بجهاد نماید
سؤال [۲۱] مذکور میشود که فرموده بشد که اکر مخالف شیخیه
بر شیخیه سلام کنند باید در جواب علیک کفت چنانکه بر یهود
و نصاری میکویند و ابتدا سلام ایشان جایز نیست سؤال [۲۲]
چه میفرمایید در زن کرفتن از مخالفین این طریقه و زن
دادن با ایشان آیا جایز است یا نه سؤال [۲۳] نقبا و نجبا در هر
عصری متعدد اند یا منحصر بر واحد و معرفت ایشان باشخاص
ایشان واجبست یا نه سؤال [۲۴] مذکور میشود که سرکار کتب
اصول و امثال آنرا نجس و امثال آن کتب ضلال میدانید و علما
و صاحبان اینها را حرام میدانید آیا چنین است یا نه و میفرمایید
که دیکر با اینها رجوع نشود سؤال [۲۵] بر فرض معین بودن
رکن رابع و جهاد نکردن او قبل از ظهور امام است

واگر جهاد کنند در زمان غیبت نبوده است وبعضی از اینکونه تا
آیا صحیح است در کلمات سرکار یا خیر سؤال ٢٦ مخالفین سرکار
میکویند که حقیقة اعتقاد شیخیه و سرکار امریست قلبی و
در کتب خود نمینویسند و بهر کس نمیفرمایند آیا راستست یا خیر
شمارا بخداوند قسم میدهم که حقیقة این امر را بفرمائید که
این عقاید است بودل این مخلصان و متحیرم که اگر چنین است
غیر این همه زحمت و این مصنفات سرکار چیست سؤال ٢٧ ذکر
میشود که فرموده‌اند اطاعت سلطان واجبست مثل نماز و
روزه و زکوة و سایر اعمال واجبه اگرچه این قول را از جمعی
کثیر از مخلصین سرکار که موثق بوده‌اند شنیده‌ام اما احتیاطا
جویا شدم که راستست یا خیر سؤال ٢٨ هرگاه کسی در کتاب عالمی
مسئله خلاف اجماع مسلمانان و ضروری اسلام ببیند بمحض دیدن
میتوانند او را تکفیر کرد یا باید از خود او جویا شود که
قایل باین مسئله هست یا نه واگر هست مرادش چیست سؤال ٢٩

اگرچند

اگر چند نفر عدول در نزد فقیهی شهادة دهند بر کفر کسی
آیا بمحض شهادت جایز است حکم بکفر او کردن یا نه سؤال ٣٠
حضرات بالاسریه با چند نفر که امید داریم که از مخلصین سرکار
در این ولایت باشیم نهایت سوء سلوک را بجا می‌آورند و در
لعن و تکفیر و تفسیق و ضرب و شتم بقدر ذره فروگذاشت
نمیکنند و در اهانت ما خود را با قرب باری بندند و هروقت
که یکی از ما را فوت داشته باشیم با یکی از بالاسریه علانیه
حکم بانها میدهند اگرچه در خصوص زنان ما باشند
و با اینها واسطه اموال و عرض ما همه تلف شده است وطاقت
هیچ چیز نداشتیم و بالاسریه همه اینها را دانسته این ادعاهای بیجا
بعداوت کرده ما را ایراد میرسانند و حکم کردند ما را
آزار دهند آیا در مقابل اینکونه رفتارها چه باید نمود و چه
تدبیر باید صبر کرد اگر مارا عکس باشند که دفع اذیت انهارا
از خود بکنیم رضای سرکار هست یا نه چنانکه از جمعی از مخلصین

سرکار و شنیده ام باید متحمل شویم و چنانکه از کتب سرکار بر می آید
باید سکوت کرد التماس دارم که برای این حقیر و جمعی دیگر از
مخلصین که در این عرضها با ما شریکند منت گذارده مارا
از سلک مخلصین محسوب داشته جواب مسائل را بطور شافی
و کافی التفات فرمایند و خدا میداند که بجز حاجت سؤال
شد الجز بفرمایید مسلم است و متبع تمامت سؤالات عجیبه الجناب
و بجهة توضیح برای جواب هر یک از سؤالات فصلی عنوان
میکنم و عدد هر فصلی را مینویسم تا رجوع بآنها آسان باشد

فصل اول در جواب از مسئله اول که اصول دین باشد بجهة
مقدمه اولا بنا میکنم ای طالب حقیقة امر بدانکه اعادی این سلسله
جلیله بعد از آنکه نظر کردند بعلمیکه خداوند عالم عنایت
ما انعام کرده بطور دیگر جمیع صاحبان سلیقهای قویمه و
طبیعتهای مستقیمه چون بر فرمایشات ایشان اطلاع پیدا میکنند
و حسن اقوال ایشانرا فهمند تصدیق میکنند و نظر
کردند

کردند باخلاق حمیده و صفات پسندیده ایشان و دیدند که
بطوری نیست هر متدین و منصف که بر احوال و صفات و اخلاق
ایشان اطلاع می یابد بمقتضای طینت طیبه خود ایشانرا دوست
میدارد و عرق حسد در ایشان بهیجان آمده و هرچند سعی
کردند که عیبی در ایشان پیدا کنند و آنرا منتشر کنند که ایشانرا
از نظر مردم بیندازند نشد و هرچند سعی کردند که در
علوم ایشان نکته گیری کنند که بواسطه علوم قدحی در ایشان
کنند و بواسطه ایشانرا در نزد مؤمنین بی اعتبار نمایند
نتوانستند حتی آنکه از مشایخ ما و محققین فقهاء در بلاد نقد
هستند کتاب تقریبا منتشر است و نتوانستند که یک
سطر آنها نکته گیری کنند و یک کلمه از آنها را رد نمایند و اگر
میتوانستند البته بایستی در مدت پنجاه سال یکی از آنها
یک رساله در رد مشایخ ما بنویسند و امر ایشانرا تمام
کنند و بحول الله نتوانستند و نکردند و اگر راست میگویند

بعد از این بکنند و تا ظهور امام مهلت ایشان باشند و نخواهند
کرد و سهل است که نخواهند فهمید و اگر بفهمند فخرها کنند
و حمایهٔ اعتبارشان خواهد بود ولی خداوند عالم بر دیده
و گوشها و دل ایشان پرده‌ها نهاده است که نفهمند
و نخواهند فهمید پس بناچار بنا را بر تهمت و افترا گذارده‌اند
و چون طبایع مردم مختلف بود نزد هر کسی افترائی ذکر کرده‌اند
که او را از آن برحذر کنند و متنفر سازند چنانکه بعد از این
خواهی دانست که هر افترا را برای چه طایفه ساخته‌اند ولکن
از آنجا که باطل و مکر بر افترا و افترا فروغی نیست و خداوند مفتری را
البته رسوا میکند هر افترائیکه زده‌اند بر دی و رسوا شده‌اند
و بر خاص و عام معلوم شد که محض عداوت و حسد ایشان را
بآن افترا وا داشته است و خداوند حضرت مؤمنان و احقاق
حق و ابطال باطل را بر خود حتم فرموده است و بهر طور
که صلاح داند اظهار نور خود و اصمار نایره فساد ایشان

پس چون این مقدمه کلیه را بطور اختصار دانستی عرض میکنم
که دیدند طبایع مردم از طفولیت مجبول بر این شده است
که اصول دین و مذهب پنج است حتی آنکه زن و مرد و اطفال
در مکتب‌خانه‌ها این امر را میدانند که بنای اهل اسلام
و ایمان ایشان بر آنست خواستند که باین افترا بر مردم کفر
ما را اظهار کنند و اثبات نمایند که اینها از ضروری
مذهب بیرون رفته‌اند پس این حیله را کردند که حضرات
شیخیه عدل و معاد را از اصول دین و مذهب نمیدانند
و امر دیگر را داخل اصول دین کرده‌اند پس ایشان تغییر دین
اسلام میدانند و این محض افترا است و حقیقت این امر را
در کتابهای جنابان نوشته‌اند و در درسها عام و خاص بیان
کرده‌اند و در اینجا بطور اختصار مینویسم که اجماع شیعه است که هر کس
عدل و معاد را از اصول دین نداند کافر است و ما هم
او را کافر میدانیم و از زمره اسلام او را بیرون میدانیم

ولی ما میگوئیم که چنانکه اقرار بعدل خدا واجبست اقرار بانکه
خدا علیم است نیز واجبست وانکار علم او کفر است مانند
انکار عدل او بدون تفاوت وهمچنین انکار سمع وبصر و
قدرت وحیات وسایر صفات کمالیه او همه کفر است واقرار
بهمه اصول دین مانند اقرار بتوحید وعدل پس چون صفات
خدا بسیار بود که اقرار بهمه واجب بود واز اصول دین بود
باجماع مسلمانان واحدی نگفته که انها از فروع دین است
پس خواستیم بطور اختصار لفظی بگوئیم جامع گفتیم اول از اصول
دین معرفت خدا است که لفظی باشد جامع توحید وعدل
وسایر صفات کمالیه وچه گناهیست بر کسیکه بخواهد لفظی
باختصار بگوید ونگفتیم که اول توحید است وپس چرا که توحید
یکی از اجزای معرفت خدا است که همه انها از اصول دین نیست
وخواستیم که همه را بیک لفظ بگوئیم وهمچنین دیدیم که چنانکه
واجبست اقرار بنبوت پیغمبر ص واجبست اقرار بعصمت وصدق وعلم
وسایر

نیست
وسایر صفات او واجماعی مسلمین است که اینها هم از اصولند
وانکار اینها کفر است وما بجهة اختصار لفظ گفتیم که دویمی از اصول
دین معرفت پیغمبر است ص تا لفظ جامع جمیع متعلقات ان باشد
واثبات لفظ مختصر جامع انکار جزئیات ان نیست وهمچنین
دیدیم که چنانکه واجبست اقرار بامامت ائمه علیهم السلام واجبست
اقرار بعصمت وعلم وعمل وصدق ایشان واقرار بهمه از اصول
مذهب است باجماع شیعه بدون تفاوت پس خواستیم که لفظی
جامع گوئیم که همه را در بر داشته باشد گفتیم سیومی از اصول
دین معرفت ائمه است تا همه جزئیات انرا شامل باشد وچه
نقصیست بر لفظ مختصر جامع وکجا لفظ جامع انکار جزئیات
مسئله است واما معاد دیدیم که اگر از روی بصیرت باشند
از فروع عدلست ثواب دادن بمطیعان وعقاب عاصیان کافران — چرا که مقتضای عدلست
پس هر کس اقرار بعدل کرد ومعرفت بمعاد پیدا کرد میداند که از
فروع عدلست وعدل از فروع معرفت خدا چنانکه گذشت

وباین لحاظ معرفت معاد را در کتاب فطرة سلیم که در اصول
دین است او برای علما نوشته‌ام بعد از مسئله عدل در جلد توحید
نوشتیم واگر از روی معرفت نباشد و محض تصدیق پیغمبر صلی الله علیه و آله
شخص اقرار کند از فروع صدق نبی و تصدیق بما جاء به النبی است
وازین جهت در کتاب ارشاد العوام که فارسی است و مجمع چهارم نوشته‌ام
بعد از نبوت نوشتیم و انکار بودن معاد از اصول دین از این
ترتیب لازم نمی‌آید و کسیکه منکر معاد شده پس باین
جمیع اصول خمسه اثبات شده است بالبداهة بلکه باین سه کلمه
اثبات جمیع مسائل اصول دین که از پنجه از هم بیشتر شده است
بالبداهة و عاقلی در آن شک نمیکند و چون دیدیم که اجماع علما است
که مسئله تقلید و اجتهاد اجتهادی است و تقلیدی نیست و بر هر
مکلف واجب است که خود بعقل خود آنرا بفهمد که واجب است که انسان
یا مقلد باشد یا مجتهد و اگر مقلد است واجب است که بعقل
خود داند که تقلید چه کس را بکند و مجتهد چه طور کسی است

باید

واجب

باید چه باشد یا تقلید چیست هم میشود که مؤمن باشد
یا اگر کافر هم اجتهاد کند میتواند تقلید کرد پس این
مسئله را بالبداهة باید انسان خود بفهمد و تقلید دیگری را
در این مسئله نکند چرا که عمیانا غلتیده‌اند طاعت دیگری را
کرده شاید با طاعت کافری یا فاسقی بیفتند پس
باین لحاظ که این امر هم اجتهادی است و اصول دین اجتهادی
نه تقلیدی این امر هم ملحق باصول دین شده است پس مراد
اینستکه امور دین دو قسم است یکی اجتهادی یکی
تقلیدی اجتهادی اصل است و تقلیدی فرع پس از این
جهاد امر حاصل است که باید همه کس باجتهاد بفهمد
و سایر احکام فرع است و میتوان در آنها تقلید
کرد آیا چه گناه هست بر کسیکه اعتقاد او این باشد
حال آنکه جمیع آنها اجماعی شیعه است و چه نفی است
بر اصطلاح علما حال انصاف دهید که ما از اجماع

مسلمانان بیرون رفته‌ایم یا کسیکه ما تکفیر میکنند
وازما بیزاری جوید بواسطهٔ این اعتقاد ولی چون
خواستند که بخیال خود ما را در نزد مردم ضایع
کنند در نظر عوام جلوه دادند که شیخیه انکار عدل
ومعاد را دارند ورکن رابعی اختراع کرده اند اگر
بر لفظ ما بحث دارند که عاقل بر لفظی که غرض بجای
ندارد بحث نمیکند واگر بر معنی آن بحث دارند که اجماعی
علمای شیعه است پس بدانید که بحث ایشان از محض
لجاج وعناد وحسد است وعاقل وعالم اینگونه بحثها بر عالمی دیگر
نمیکند وما چندین کتاب در این معنی نوشته‌ایم راست میگویند دو ورق
رساله برد این معنی بنویسند تا ما انرا شرح کنیم وانصاف نمایند
تا علمای آینده وعقلای معاصرین بر قباحت کلام ما یا ایشان
برخورند وهرجا یک حرفی نافهم بوده است آوردند وامر را مشتبه
کردن بکار نمی‌آید وجز حسد ولجاج سببی ندارد وبهمینقدر
اکتفا

اکتفا میکنیم واگر زیاده میخواهی در رسایل وکتابهای ما مشروح است
فصل دویم در جواب مسئله دویم که رکن رابع در اینزمان منم ومفترض
الطاعه هستم این افترا بر ولحاظ جعل کرده اند یکی بجهت اغوا
نمیه خاطر سلاطین وحکام وخواسته اند بایشان برسانند که
فلانی خود را مفترض الطاعه میداند وجمعی باو گرویده اند
واگر بخواهد خروج بر سلطان کند جمع مصدقین او اطاعت
او را میکنند وخروج خواهد کرد وخود را رکن رابع ایمان
میدانند وهرکس معتقد باو نیست کافر است ویکی بجهت رنجانیدن
خاطر علما وسایر مؤمنین که فلانی خود را مفترض الطاعه میداند
واطاعت شما را لازم نمیدانند ومر کسیکه اطاعت او را نمیکنند ایشانرا
کافر میدانند وخدای واحد قهار میداند که این لفظها بر زبان
من جاری نشده است واز قلم من صادر نشده است والی الان
متجاوز از صد وبیست کتاب من تصنیف کرده‌ام وهرجا است
واینمطلب در هیچیک از آن کتابها نیست ومسلمین از من نشنیده

حال با من دروغ میگویم یا آن مفتری و لعنت خدا و رسول
و ملائکه بر کسیکه دروغ گفته باشد و بلعنت کل خلق گرفتار
شوم اگر خیال این ادعا برای خود کرده ام خدا حکم کند میان
من و میان این افترا زنان و چگونه میشود که من این ادعا کرده
باشم یا نوشته باشم و حال اینکه بنا بر خلاف آن بنوشتم هیچ عاقل
اینکار را میکند و خود را پیش دوست و دشمن کذاب قلمداد کند
از این از خدا و رسول او شرم نکنم و ادعای مقام ائمه را
برای خود کنم مگر بجز خدا و معصومین ممکن است که کسی مفترض
الطاعه باشد من در کوه معاصی خود میباشم و ترسانم از عقاب خدا
و عتاب معصومین چگونه خود را مفترض الطاعه میگیرم و بودن
من رکن رابع اگر مقصود از کاملین شیعیان باشد والله خیال
آن نکرده ام و ادعای بودن از کاملین شیعه را با وجود معاصی
و روسیاهی که دارم از کثرت معاصی میدانم برای خود بلکه والله
ادعای تشیع را ندارم چرا که شیعه کسیست که شعاع امام باشد

و در

و در جزئی و کلی تابع امام و من عاصی و روسیاهم و امید
دارم که از دوستان شیعیان باشم و اگر مقصود فقها هست
اختصاص بمن ندارد و همه موالیان که فقیهند و مجتهدند
بآن اسم موسومند و هم بآن لحاظ که سابقا نوشتم رکن رابع
اعانتند و هر کس که مجتهد نیست باید اخذ دین خود را از ایشان نماید
ولکن اعادی این سخن را وسیله تهمت و افترا کرده اند و شاخ
و برگ بر آن گذاشته اند و اگر اعیان این رکن را نداند ردی بر ایشان
چگونه ادعای اجتهاد دارند و میگویند که هر کس مجتهد نیست
باید در مسائل فرعیه تقلید ما را کند یا دیگری حکم میان
ما و میان جماعت کند فصل ۳ در جواب از مسئله سیم که گفته اند رکن
رابع یک شخص معین است در هر زمانی ایشان افترای عظیم است
که بر ما بسته اند و اعتقاد ما آنستکه رکن رابع ایمان علما و اکابر
شیعه اند و ایشان در هر عصر متعدد بوده اند اخذ احادیث بری
اند در هر عصر ایشان بیشتر از هفتاد نفرند و حدیث ... عالم

در جمله احوال ائمه است علیهم السلم و کتب من و مشایخ من مشحون است بادله
نقلیه از آنها و اخبار روایت کرده ام و بعد ما آنها اخر کتبیکه من
نوشته ام در میان خلق منتشر است چرا با آنها رجوع نمیکنید که دیگر
از این شبهات بر شما وارد نیاید و چرا این تهمت زنان بکتب من
و مشایخ من احتجاج نمیکنند اعادی برای عوام فریبی این افترا را
بسته اند که مردم را بر حشمت اندازند و باینواسطه بر ایشان
بر سانند و هر کسی و را اشناسد و اعتقاد باو ندانسته باشد
او را ضال و مضل میدانم خدایا تو را گواه میگیرم و پیغمبران و
خلفای تو را که من چنین امر برا خیال نکرده ام و چنانکه گفتم
خود را در زمره شیعیان خالص نمیدانم بلکه اگر از جمله موالیان شیعیان
کامل باشم بان افتخار میکنم من کجا و هوس لا له بیستان زدن
خدا حکم کند میان ما و ایشان و اما لزوم معرفت یکنفر از شیعیان
رکن رابع خدایا تو میدانی که اعتقاد ندارم و هر کسی از دوستان
چنین گوید او را بر خطا میدانم و هر کسی از دشمنان چنین افترا
بزند

14 بر ما ببندد تو احکم الحاکمینی بلی حرف من نسبت رکن رابع ایمان
که فقها و علمای شیعه اند باید بر فقها تقلید ایشان کنند هر کدام
که عالم و عادل و فقیه باشند هر کس تقلید هر یک از ایشان میخواهد
بکند مخیر است و صاحب بلا فصل این دین ماست که باین دین زنده ام
و باین دین محشور میشوم ان شاء الله و دشمن هرچه میخواهد بگوید که من
دین خود را برای خدا میخواهم باک ندارم از هر گاه این تهمتها
در حق ما بزند باین متحمل شوم ان شاء الله تعالی

فصل چهارم

در جواب از مسئله چهارم که شیخ مرحوم و سید مرحوم رحمة الله علیهم
رکن رابع بوده اند هر یک در عصر خود اما بودن ایشان رکن رابع
بان طوری که گفتم که ایشان فقیه جامع الشرایط و جایز التقلید و
عالمی از علمای شیعه بودند شک و شبهه در آن ندارم و تحاشی
از آن نمیکنم و اقرار بآن دارم خدا و خلق بدانند و ایشان را
در عصر خود اعلم از کل میدانم شاهد و غایب بر سانند و ایشان را
اعلم و اتقی و اورع و ازهد و اصدق و افقه و اکمل از کل علما

معاصر بوده اند و ایشان را چنان شناخته ام و اما رکن
رابع را در عصر ایشان مخصوص ایشان دانم حاشا و کلا منحصر
با ایشان نبوده است بلکه اشخاص عدیده بوده اند و همه عالم
و همه متقی و همه عادل جامع الثقلین و حامل دین و احکام
آل محمد و خدا بر یگانه گواه است که من ابدا این ادعا را از سید
مرحوم نشنیده ام با وجود یکه نهایت محرمیت را با ایشان
داشتم و در باره شیخ مرحوم هم این ادعا را از سید مرحوم نشنیده ام
ابدا و در کتب ایشان ندیده ام بلکه کتب ایشان پر است از دلیل
تعدد رکن رابع در هر عصر چنانکه شیخ مرحوم در کتاب رجعت
بآن تصریح فرموده و سید مرحوم در شرح قصیده و غیرآن نوشته اند
و حقیر هم در کتب خود حتی ارشاد العوام نوشته ام اگر با اینکتابها
رجوع کنید جواب از این افتراهای خود بدهید و این قدر
مرا مشغول بجواب از این سخنان واهی نکنید چرا که زبان بدگو
و بدخواه دراز است و هر روز تهمتی و افترائی اختراع
میکنند

میکنند و تا قیامت اگر جواب بگویم کفایت نمیکند اگر
میگویم در مجالس درس و موعظه صدایم از یک مجلس تجاوز
نمیکند و اگر مینویسم کسی رجوع نمیکند و دشمنهم که
بسیار و از خدا هراسی ندارند در میان عباد و بلاد راه
میخواهند پهن میکنند اگر از روی ایمان احتجاج دارند
چرا با خود من احتجاج نمیکنند و اگر از روی بی ایمانیست
که چاره آنرا خدا باید بکند و احوال خود و اعادی خود را
که سابقا شرح داده ام فصل پنجم در جواب از مسئله پنجم
که گفته اند باید میان امام و خلق باب باشد و آن ضم و باب
ملعون کاذب غصب حق را کرده بود این تهمت را تازه اختراع
کرده اند چون دیدند که این باب ملعون که خروج کرد
و خون و مال و ناموس مسلمانان را هدر کرد کفرش بر
همه کس واضح شد و آخر الامر بدرک واصل شد بتهمت
پادشاه اسلام و علما که منصوص خیال کردند که تدبیری

بعضی از این نیست که بگویم فلانی خود ادعای بابیت دارد و
عمده این افترا از آن شد که وقتیکه این ملعون خروج کرد و
شبهات در اسلام انداخت جمیع این ملاها از رد او بقواعد
علمی عاجز شدند چراکه اینها بجز قواعد اصولی و فقهی چیز دیگر
نمیدانستند و مدتی در میان اسلام گشت و کسی بقاعده
علمی انکار او نتوانست کرد اگرچه بعضیهم انکار او را کردند
بمحض لا نسلم و گفتن کافر و ملعون است بود چنانکه یکنفر دو ورق
در رد آن خبیث نتوانست بنویسد بلکه بسیاری از ملاها
داخل جنود و عساکر منصوره او شدند و بقتل رسیدند و بعضی
دیگر از راه ترس ابراز بابی بودن خود را نکردند مگر حقیر
فقیر که پنج شش کتاب در رد او نوشتم و باطراف بلاد آذر
بایجان و عراق عجم و عرب و گیلان و خراسان و هند فرستادم
و مراسلات بملاها نوشتم با امنای دولت قاهره عریضها
نوشتم و مدتها در یزد و کرمان و در سفر خراسان بر منابر
بادلیل

بادلیل و برهان اظهار کفر آنرا کردم و بهمین تکفیر او را
تکذیب نمودم که ادعا میکند که خدمت امام میرسد و مسایل فقه
اخذ میکند و در زمان غیبت امر بجهاد میکند و حال آنکه اجماعی
علماست که جهاد در زمان غیبت حرام است حال که دیدند که
این حقیر در رد او بر حق بودم و امر شیخ باطل شد و منقرض شد
حسد ایشان نتوانستند ببینند که این نسبت را بخود من دهند آدم
عاقل پنج شش کتاب فارسی و عربی بنویسد و باطراف عالم
بفرستد و کفر کسیرا با دعائی ثابت میکند و در دو سه منابر
کفر او را بجهت ادعاها اثبات میکند بعد او همان ادعاها را
میکند و انتقام برای خود ادعا میکند آیا این حقیر و کسیکه
اندک شعوری داشته باشد این عمل را مینماید گویا اعادی
عقل بقصد ز هم ندارند و نداشتند چرا ایشان بکتب من بحث
نمیکنند و مرا با این کلفتها میدانند اخر این کتب که در
عالم منتشر است بود اند به بینند و بخوانند بفهمند

بد هند و عمال
چیزها که باور
کرده اند بخود من

که این مردم را که من تکفیر کرده‌ام بچه ادعاها بوده است نعوذ
بالله بوادی المقل وقبح الزلل و بر جستجوی خدا سپرده‌اند اگر چه
اولاً قتل اینها در شمشیر پادشاه اسلام پناه بود اما ابطال شبه
کرده‌اند در بسیاری خلق را از ایمان بواسطه آنکه دشمن بود و بواسطه
کتب و موعظه‌های من حتی آنکه بعضی واسطه قتل مرا اراده کردند و
بعضی نسبت آمدند و اهتمام احدا ظفر نداد در حال انصاف دهید از
عوض آنکه مرا برای این خدمت که باسلام کرده‌ام تحسین کنند و تکریم
نمایند مرا باین نسبتهای کفرآمیز متهم میسازند آیا رواست خدایا
تو حکم کن میان من و اعادی من بادی علت و رفع این تهمت همه آنه
بود که عرض کردم من امروز بابی مخصوص میان امام و خلق عیب اند و از
دین من نیست و مدعی را کذاب و مفتری میدانم و مرجع در زمان
غیبت همین علما هستند و هر اخبار ندیده‌ام و احدی از علما دعوی
نکرده است که بابی میان در زمان غیبت خواهد آمد و شرح آنرا
در پنج نسخه کتاب مفصل نوشته‌ام رجوع کنید و بعضی ادعاها او را
در آن

در آن کتابها تکفیر نموده‌ام مفصل نوشته‌ام در جواب از مسئله ششم که
جهاد در زمان غیبت باشد این مسئله را در جمیع کتابها که در رد
آن خبیث نوشته‌ام اثبات کرده‌ام از احادیث انبیا و اجماع علمای
ابرار که در زمان غیبت امام جهاد نیست و شرط جهاد وجود امام است
در ظاهر و الا هر کس خروج کند در زمان غیبت و نسبت اذن از
بامام دهد جبت و طاغوت و بوصله لیست لیته و اگر جهاد امروز
شایسته بود خود امام ظهور میفرمود و همه این ادعاها از حب دنیاست
و دنیا طلبی است و نسبت علما و بابی بنبوت و نیست و آنچه
امروز بر علما شایسته است کوشش کردن و نزد هر دو در دنیاست
و صدق من احدی از احاد نشدند حتی آنکه مذهب مشایخ ما است که
در زمان غیبت مجتهد حد عیب نمیتواند جاری کند و جایز نیست گشتن
رجم کردن و تازیانه زدن حتی آنکه امر بمعروف و نهی از منکر
در بسیاری جاها ساقط است تا ظهور امام مذهب ما اینست
و طریقه ما چنین و چنان میدانیم که بعضی مجتهدین که در زمان

غیبت حد و دجاری میکنند و میشکنند و رجم مینمایند و تا
میزنند در مسئله اشتباه کرده اند و حد زدن و جاری کردن
مخصوص امام مفترض الطاعة است در وقت ظهور امر نه حتی انکه
ائمه ما علیهم السلام در زمان حیات خود حدود جاری نمیفرمودند
و موقوفست تا زمان ظهور امام حال انصاف دهید که با وجود یکه
مذهب ما و فتوی ما اینست شایسته است که ما را متهم کنند به بنا
طلبی و حب ریاست و خواهش خروج کردن و خون مسلمانان را
ریختن و حرمت و مال مسلمانان را بر باد دادن و والله که اگر اهل
مشرق و مغرب جمع شوند و با دولت ما [illegible] منازعه کنند جمیع انها
کشته خواهند شد چرا که خداوند [illegible] اند و لتها را قبل از
ظهور امام علیه السلام نخواسته و بجز ترویج دین فاسق و فاجر [illegible] در دنیا
واقع با این دولتها منازعه نمی نماید اگر منازعه حلال بود
جای خود امام بیرون تصرف میفرمود پس علامت عالم متدین زاهد
عابد امروز گوشه گیری و انزوا است و از خلق اعراض کردن
و والله

و والله که اگر نه این بود که این چنین کلمه علما در زمان غیبت باید
بر دم رسانند که نور اهل بیت و علم ایشان منقرض نشود و اهل
شبهات و مشکوک و مذاهب باطله انوار این علم را منقرض نکنند
می بینید که در گوشه گوشه منزل میکردیم و دنیا را با اهلش وا
میگذاریم ولی انصاف دهید که اگر این چهار نفر عالم بعلوم
اهل بیت سلام الله علیهم که در دنیا هستند سکوت کنند و چیزی
از معرفت خدا و رسول و آل او علیهم السلام نگویند به بینید اهل
شبهات و شکوک و مذهبهای باطله ترویج [illegible] از این خواهند
کرد یا نه والله بلکه جمیع مردم مرتد میشدند و چنانکه اگر
هیچکس در دنیا نان نپزد مردم از گرسنگی میمیرند وجود نان
پختن واجب است در مملکت هم چنین وجود علما [illegible] واجب که اینها
اظهار دین نکنند و محافظت او ننمایند و استادان شاگردان
تعلیم نکنند و سلف بخلف خود نرسانند دین بکلی از میان
معدوم [illegible] همت عالم متدین محض حفظ دین است که مندرس نشود

و در هر عصر تازه باشد غرضی دیگر و دنیا طلبی و ریاست
در علما کار احمقان و غافلان از خدا و رسول است و در حقیقه
عالم نیست و اظهار دین نام و زیر قرآن و حدیث و دلیل دیوها
هر کس میخواهد قبول کند هر کس میخواهد نکند و تکلیف احدی از علما
شمشیر و تازیانه نیست حتی در حدود فصل هفتم در جواب از مسئله
هفتم که گفته شد در بعضی از کتابهای من دیده شد لفظ شیاطین
و بد لاد بلها پس بدان ای مخدوم معظم که اعادی این حقیر بعد از اینکه
از گفتن تهمتها وا ماندند و دیدند هر تهمتی زدند فایده نبخشید
خدای تعالی عالم مطلع همه را باطل فرموده دیدند که از نوشتن یک
ورق کتاب در رد ما عاجز شدند چاره ایشان منحصر شد که بعضی
از کتابهای مختصر یا مطول مرا برداشته عبارتی چند کفر آمیز بیان
ملحق کنند و در میان مردم شهرت دهند که اینها مذهب فلان نیست
حتی اینکه در زمان حیات مرحوم شیخ رحمه الله کتابی ساختند
و از هر ملت کفری و مذهب باطلی مسائل برداشته و از عقب هم
نوشتند

19

نوشتند و مرا آنرا باسم مرحوم شیخ کردند و نزد عوام شهرت دادند
که این دین شیخ است چون آنرا نزد آن بزرگوار بردند فرمودند
که این کتاب من نیست و اسم خود را از سر آن پاک کردند و هم
چنین کتاب مرحوم سید اعلی الله مقامه را گرفته و تغییر و
تبدیل دادند و شهرت دادند که این دین سید است و همچنین
اینکتاب که شما دیده اید از جمله آنها است و اعادی مخصوص این
کلمات را در آن انداخته اند و والله که من معنی آنها را نمیفهمم چه
جای آنکه نوشته باشم و در آنجا میکه در ... نبودم همان رساله را
آوردند که اینها که تو نوشته کجا است من ملاحظه کردم دیدم روح
از آن خبر ندارد اتفاقا نسخه اصل حاضر بود و مردم پر حضار
معلوم شد که اعادی در کتابهای من الحاق میکنند و از اینجهه
هر که نسخهای اصل را نبیند هم دیدای خبر ندارد نکاه مردم همید
و این سنتی است از قدیم یهود در توریه موسی تحریف کردند
چنانکه خدا در قرآن میفرماید و نصاری در انجیل و از اینجهه

انجیلهای چهارگانه با هم مختلف است و مسلمانان که از حضرت امیر
برگشتند در قرآن تحریف کردند و از برای هدایت از ائمه اثنا عشر سلام الله
علیهم اجمعین همین داستان بود و هم علمای این امید نمی کرد منافقان
کتب پیشبرا میکوفتند و در آنها دروغ و کفر بسیار داخل میکردند
و پهن میکردند و احادیث بسیار در این خصوص وارد شده است
و احادیث آنها در کتاب فصل الخطاب ذکر کرده ام و اینمعامله که
حضرت با من کرده اند همان معامله ایستکه همیشه منافقان با مومنان
کرده اند و تا انکی نقل ورد و دعاء العلی الغالب که این فقرات جعل
محض است که بعض بسته اند و در کتاب صحیفه مسکوکین الحاق کرده اند
خدا حکم کند میان من و ایشان آیا چه عذر در روز قیامت پیش خدا آیا
اقرار معاد و جنت و نار دارند یا نه لا حول و لا قوة الا بالله
لیس الخبر کالعیان از این ورکت من بربینید که مطابق قرآن و احادیث و
اجماع علماست من کفرم و دین منست و الحمد لله و لیهما [illegible] از
آن بیخبرم و انرا کفر میدانم و این مجمل از مفصل است و همین
کتاب

۲۰ کتاب که گفته شد کتاب هدایة الطیبانست که منهم در مجلس
جناب شیخ الاسلام کرمان برای پسر ایشان تصنیف کرده ام و نسخه
اصلش حاضر است و این حرفها در آن نیست وانکهیکه شاید صد نسخه
از آن در کرمان و یزد باشد چگونه باشتباه میکنند و لکن مثل
اینها مثل کسیستکه بلند کتاب صحیح بخاری را بو و انشه نزد حضرت
امیر المومنین علیه السلام از آن پاک کرده کسی باو گفت چه فایده از این
پاک کردن و حال انکه در دنیا صد هزار از این نسخه هست در
در جواب گفت میدانم اینرا و لکن اختلاف هم که در میان نسخها
پیدا میشود مرا کافیست حال امر اینها چنین است بیک نسخه هم
قناعت دارند که تغییری دهند و حال انکه از کتب من که باشند
که صد نسخه یا زیاده در بلاد دیانت میشود چه حاصل از این تغییر
و تحریف

فصل هشتم

در جواب مسئله هشتم که میگوئید که ما
میگوئیم که جمیع علمای سابق و لاحق بر باطل بوده اند بسبب این
تهمت است که چون دیدند در بعضی از اصول و فروع مسائل

افتراها نفعی نبخشید خواستند افترائی ببندند که متدینان و مؤمنان
بعجان آیند و از ما اعراض کنند چاره ندیدند جز این افترا و انیهم
افترا نیست که بگویند بعضی کتاب من انها را تکذیب میکنید و نخیر
در کتابهای منست از تعظیم علما بیشتر است از تعظیم خود شان برای
ایشان و کتابهای من حاضر است و انها خود در منابر و مجالس قدح
یکدیگر را میکنند و در کتابها طعن بر یکدیگر مینویسند و در یکی
از کتابهای ما طعن بر علما یافت نمیشود بلی هرچه فحاش کرده باشیم
از این طلاب بیست که برای طمع طعام دنیا و از روی حسد قدح
مرحوم شیخ میکنند و طعن بر مرحوم سید مینویسند آیا عقل شما تجویز
اینمعنی را میکند که اینها ما را تکفیر کنند و لعن و طعن نمایند و ما
در جواب بگوئیم که شما صادقید و عادلید و راست میگوئید و کی
اینقول و عمل مصیب میباشید یا باید اظهار برائت خود نمائیم و
بگوئیم که این افترا و اشتباه هست و دروغ از روی حسد گفته اند دروغ گفته اند
انصاف دهید که تکلیف ما چیست اینها این افتراها را نگویند

تا ما در

تا ما در نهایت عکس و تسلیم و ادب با ایشان ره رویم اخی تفکر
در امر فرمائید که این احادیث که بما رسیده و ایدین کرده است
بدست بما رسیده بواسطه علمای سابق رضی الله عنهم بما رسیده تا
غیب میدانیم یا خود بخدمت امام رسیده ایم و والله نه غیب میدانیم
و نه بخدمت امام رسیده ایم همه بواسطه علمای جلیل ایشان است
انکو الله ما عیهم که عمر خود را در ایصال دین و مذهب بما صرف
کرده اند و اخبار اهل بیت علیهم السلام بما رسانیده اند حال اگر انها را
نعوذ بالله متهم کنیم که بکلی دین ما از دست ما میرود و سهل است
که من در کتب اصول خود نوشته ام که جائی ندیده ام سوء ظنی بایشان و تصدیق نکرده بایشان
و اینکه مؤید من عند الله بوده اند ایشان و صدر از جانب امام بوده اند
و قدح در ایشان مذهب کفر است و عداوت با خدا و رسول
ائمه علیهم السلام و رد بر ایشان رد بر خداوند چنانکه در مقبوله
عمر ابن حنظله مذکور است بلا شک و بلا ریب عداوت ایشان
کافر و رد کنند بر ایشان منزلت خدا و عفات با اینه ایشان و

خواه حق و معاملهٔ ایشان بدون تفاوت است و لکن این حساد
انصاف ندارند و بعد از یکصد و بیست کتاب بعضی شیخین و علما
بتعظیم و تصدیق علما اینگونه افتراها میبندند حال قدری انصاف
دهید که آیا شیخ مرحوم و سید مرحوم از علما نبودند و یا بودند و آیا
بجز جهت انحرافات این قدر جهال منکر را در ایشان روا میدارند و
مصدقین ایشان را ایذا دادند آیا من از جملهٔ خدام علما نیستم که اینقدر
مرا اذیت میکنند و افترا میزنند حال ببینید که قدح در علما که میکنند
آیا اینهمه علمای متقی صالح که در اطراف آذربایجان و عراق عرب و
عجم اند و همه مصدق شیخین اند آیا قدح در ایشان در علما نیست و آیا
جمیع این علمای متقی و پرهیزکار که در عصر مرحوم شیخ بودند که
نامهای شریف ایشان را در کتاب هدایة الطالبین نوشته ام
و همه اجماع بر حقیت طریقهٔ شیخ کرده اند آیا قدح در شیخ مرحوم و شیخین
قدح در ایشان نیست باری خدا حکم کند میان ما و میان ایشان
در روز قیامت و بدانکه انحرافات بر سه قسم شده اند بعضی از
انحال

ایشان که حسد و عداوت ایشان بسر حد اعلی است قدح در شیخ مرحوم
و سید مرحوم و اتباع ایشان همه مینمایند و بعضی چون شیخ مرحوم از
دنیا رحلت کرد و دیدند که دیگر ضرری بریاست ایشان ندارد
عنان عداوت را منعطف بسوی سید مرحوم کردند تا زنده بودند
و دیدند که اقرار شیخ و انکار سید غلط شود چرا که بر یک طریقه اند
فکری کردند که باید گفت که سید مرحوم از طریقهٔ شیخ جلیل منحرف
شد و بدعتهای تازه آورده است و بواسطهٔ اینها عداوت
با ایشان زیاد کردند و بعضی چون سید مرحوم فوت کردند و
دیدند که محل حسد نیست و ضرری بریاست ایشان ندارد
تصدیق شیخ و سید را کردند و همه همت خود را در قدح علما
زنده بازمانده از تلامذهٔ ایشان کردند و تهمت دادند که شیخ
و سید بیزارند از طریقهٔ اینها که مانده اند آیا منحرفند قدح
بازماندگان میکنند و حال آنکه اینها بر همان طریقهٔ مشایخ خود
هستند و بقدر سر سوزنی مخالفت ایشان را در اصول دین

دوانند چرا که حق غلط نشود ولکن حسد ناخوشی است
که در هر کس پیدا شد او را بعملهای بد وا دارد و هر اتفاق را منشا
میگویند و بهمین قدر در این فصل کفایت میکنند فصل نهم در
در جواب از مسئلهٔ نهم که ترا امر راجح است ... وما خلق فتنا
این خلاف که در میان شیخیه و بالاسریه افتاده است چیست
و حال آنکه خدای ایشان یکی و پیغمبر ایشان یکی تا آخر سؤال بدانکه
این سؤال دو جواب دارد یکی تفصیلی و یکی اجمالی اما
جواب تفصیلی را در کتاب هدایة الطالبین نوشته‌ام و آن کتاب
فارسی است و در بلاد منتشر است هر کس تفصیل مسئله را خواسته
باشد و سبب نزاع یکی را بخواهد با آن کتاب رجوع کنند
آن کتاب شطری از احوال علمای ماضین را نوشته‌ام و شطری از احوال
خود ... کرده‌ام و تفصیلی از معاندین و حاسدین نوشته‌ام و آن
کتاب هم در هر ولایتی هست و دیگر اقبال ندارم که تفصیل آنرا بنویسم
و آن اینست مختصر و مفید مینویسم و آن اینست که فتنهٔ شیطان
و حزن را

شیخ مرحوم و سید مرحوم نوشته‌ام و شطری از احوال

نهایت چون هر سؤالی را جوابیست

بر حضرت آدم حسد برد و آن اول معصیتی بود که واقع شد و چون
در میان شیطان و آدم حسد واقع شد که عداوت با او و نسل او
است چون بزمین فرود آمدند حضرت آدم میراث علم و اسرار نبوت را
بحضرت هابیل سپرد شیطان در هیکل قابیل در آمد و او را تحریک
بر هابیل داشت که چرا باید علم و اسرار نبوت بحضرت هابیل
برسد و بمن نرسد و او را اغوا کرد تا هابیل را کشت بعد
حضرت آدم شیث را آن علم نبوت را سپرد و میان اولاد شیث و
اولاد قابیل همان عداوت بود تا آن دو طایفه با هم منافقه
کردند و رگ حسد در جمیع مردم پیدا شد و هیچ ناقصی نیست
مگر آنکه حسد بر کامل میبرد و پستی نیست مگر آنکه حسد بر بالا
میبرد و فقیری نیست مگر آنکه حسد بر غنی میبرد و ضعیفی
نیست مگر آنکه حسد بر قوی میبرد در جمیع مردم این رگ حسد
پیدا شد بعضی از مردم بواسطهٔ حفظ خدا و قوت ایمان و
تایید روح القدس حسد خود را میکشند حسد را قطع میکنند

وبعضی از مردم این تقویت میکنند و بمقتضای آن عمل میکنند
سنت
و حمایت و نصرت شیطان می نمایند و چون اصل حسد از شیطا[ن]
و آن از آتش است حسد آتشین است و حسود دایم در آتش
حسد خود میسوزد و گاه گاه آتش شعله میزند و حسود دیگر را
بیگناه میسوزد از اینجهة خدا پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله امر فرمود
که از شر حاسدان پناه بخدا ببرد و سوره قل اعوذ برب الفلق
و عداوت اعدای آل محمد علیهم السلام از روی حسد بود چنانکه خدا
میفرماید ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد
آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة و آتیناهم ملکا عظیما پس
حسد دایم در میان مردم بود حتی آنکه حمال ضعیف بحال حمال
قوی حسد میبرد و او را بتهمت گرفتار میکند که کسی بار
با او نمیدهد حال بعضی از مردم اسباب حسدشان جزوی است و آثار
حسدشان هم جزوی است نهایت حسد بقال بر بقال این است که بگوید
او کم میکشد و گران میفروشد و ماست آب را در دو او
درمیان

درمیان بقالان ضایع میکند و اگر آنها نفر عظیم تر باشند
و معروف تر باشند اثر حسدشان عظیم تر میشود و شهرتش
بیشتر میشود و تهمت بزرگ تر میزنند پس اگر کلانتری
بکلانتری حسد ببرد باو تهمتی میزند که او را در میان شهری
رسوا کند و همچنین هر چند آنها و نفر بزرگتر باشد حاسد
سعی میکند که او را در میان الجماعت و آن محل که معروفست
ضایع کند پس اگر محسود در ملکی معروفست و اهل آن ملک
اغلب بفضل و بزرگی او اقرار دارند و حاسد میخواهد او را در
رسوا کند و ضایع نماید لابد تهمتها و افتراها میسازد که
اصناف مردم آن ملک بواسطه آن تهمتها از آن برگردند و هم
چنین اگر در اقلیمی معروف باشد حاسد سعی میکند که اهل
اقلیم از او برگردانند و اینمعنی به تدبیرها و تهمتها و کاغذها
و انتهادها و مراسلات بسیار و داد و دوری میکند مسکین
آتشی در سینه او مشتعل است که او را بتب و دوزخ میسوزاند

وانها خاموش نمیتوانند بکنند مگر باب افتراها و تهمتها و بتها و اید
و غیبتها و بدگوئیها چون این اعمال را میکنند قدری حسد او
آرام میگیرد باز چون مشتعل میشود باز از سر میگیرد و محسود
بحول و قوه خداوند آرام در خانه خود نشسته و حاسد مسکین در
آتش کینه روز و شب میسوزد چون این مقدمه را دانستی
باید که طالب علم هم از بنی آدمند و رگ حسد در ایشان هست و چون
عالمی را خداوند بر میگزیند بعلم و حلم و ذکر و فکر و نباهت و هنر و نوا
و حکمت و او را در میان مشهور و معروف میکند و با و لسان ناطق
و چشم ناظر و گوش سامع و قلب حافظ عطا میفرماید و تصنیفات و
تألیفات با و انعام میفرماید و نام او را بلند میکند حاسدان
بیچاره آتش حسد در کانون سینه ایشان مشتعل میشود و آرام و قرار
از ایشان میرود و روز و شب در آتش کینه میسوزند بیچارهها
چاره ایشان منحصر میشود باینکه باو افتراها بزنند و نسبتهای کفر و
بیدینی و جهل و عجز باو بدهند شاید مردم از او اعراض کنند

ولان

١١٧١

وآن ناخوش موهوم و آتش سوزان ایشان آرام گیرد و اگر
٢٥ بمحض این جوره تهمتها نشد که ببندند که ایشانرا تهمت طمع در
ملک سلاطین و خروج و جهاد و جنگ متهم کنند و آن تهمتها را
با استشهادها و مراسلات و پیغامها و مشافهات بحکام و
سلاطین برسانند و ایشانرا بغضب در آورند شاید آنها
در صدد دفع آن عالم برآیند و او را ضایع کنند و باین واسطه آتش
حسد قدری آرام بگیرد و تا آن عالم زنده است این آتش حسد
در سینه ایشان مشتعل است و آن حکام و سلاطین را بی معنی
غافلند که این حسادها جز شعلهای سینه خود مطلبی ندارند و حکام را
اسباب معالجه درد سینه خود قرار داده اند و امرا را بانتسابات
عرض و اظهار مینمایند ایشان بمقتضای ملکداری خود با آن
عالم عمل مینمایند و آن عالم مسکین بیدرد و مرگ خود و آخرت را گرفتار است
و تمام دنیا بما فیها را باو بدهند مسلما آنرا بآن عزلت و
انزوا و فقر خود عوض نمیکند کسیکه دانست که این دنیا دار فانی است

وعما قریب همه جیفه خواهند شد و خواهند در خاک پوسید
باید روز قیامت در حضور مالک جزا ایستاد از حلال حساب
دارد و از حرام عقاب کشید اگر بخت یار باید بهشت و اگر عذاب ببیند
ابدی باشد و روزه دنیا که عمر لحظه ایست که انسان می بیند
صرف در عیش و درد با قیر ابدالهای عوض میکنند و طمع در ملک
روی زمین میکنند و راحت آخرت را بتعب عوض میکنند لکن حسا
مطلبی که شفای در دو سینه خود میخواهند و این اکابر را برای معالجه
خود وسیله میکنند و با اینها ملتجی میشوند و اینها هم از روی
غفلت و تعصب با اینها کاری میکنند همه آنهم هیئت پس چون
در زمان شیخ مرحوم خداوندان بزرگوار را مفتخر فرمود
بعلم الحمد لله و کتاب و سنت و آن بزرگوار را در جمیع علوم شتی
و فنون کامل فرمود تا انکه قریب بصد کتاب در علوم
نوشت و تجدید علوم مندرسه را فرمود و جمیع علمای آن عصر آن
بزرگوار را تصدیق در علم و فضل و کمال و زهد و تقوی آن
جلیل الشان را نمودند و اجازها باو دادند و اجازها از او
گرفتند

گرفتند و جمیع شیعه تعظیم و تبجیل او نمودند و پادشاه عصر و
جمیع حکام و عمال و شاهزادگان که در اطراف ایران بودند
ایشان او را تکریم کردند و بانواع هدایا و جایزه‌ها و مستمریها
که با ایشان رساندند بخدا تقرب جستند و از انفاس
شریفه ایشان استمدادها کردند آتش حسد در کانون سینه
جمعی از طلاب مشتعل شد و ایشان را کراهت عجب بلکه جمعی از علما
حسد سوختند و تلف شدند چاره برای درد خود ندیدند
مگر آنکه آن بزرگوار را متهم کنند و هر بلک با فتنه آنی و همتی
شفای غلیظ خود را طلبیدند شاید مردم از ایشان بکیباشند
و انعزت خدا را بذلت بدل کنند شاید تشفی خود برات
کنند و غفلت خلق با این چیزها خاموش نشود و شد تا
آن بزرگوار را اجل موعودش در رسید و بجوار رحمت خدا نائل گردید
و سید مرحوم بعد از آن بزرگوار بالطاف کردگار اظهار علم
نمودند و صیت ایشان روز افزون شد و در انواع علوم

زیاده از سیصد کتاب نوشت و در اطراف هند و آذربایجان
ایران و عربستان منتشر گردید و تلامذه ایشان متفرق گردیدند
و در هر جا اسم شریف ایشان منتشر گردید و پادشاه جمجاه عصر ایشان
و حکام و عمال ذیشان همگی در عزت ایشان بارسال مراسلات
و هدایا و تحف برای ایشان تجدید تقرب جستند و بعزت و احترام
ایشان افزودند و علمای بزرگ که در عصر ایشان بودند و بسمت تفوق
در هر صوب بودند و نقص ایشان عیب مند با آتش حسد
کانون سینه بعضی از طلاب بمقتضای آنکه از جنس بود آن ضد مشتعل
گردید و چاره برای شفای غیظ خود و درد کینه خود ندیدند
و با نواع تهمتها و افتراها و تحریف کتابها و شکایت در نزد
سلاطین ایشان را متهم کردند و خداوند عزت ایشان را روز بروز
زیاد کرد و حکام و سلاطین بحرف آنها اعتنا نکردند و باشتباه
حرکتی نکردند تا باز اجل موعود ایشان در رسید و بجوار
رحمت ایزدی فائز گردیدند حال اگر چه نام خود را بردن

بعد از نام مبارک ایشان عین سوء ادب و شایسته نیست
لکن جواب از سؤال امتحان هم لازم است عرض میکنم که چون بعضاً و تو
از دریای فضل ایشان با این خوره بمقدار قطره و با این فقر خوشه‌چینی
از خرمن علم ایشان خوشه اغتنام کرده و در انحاء علوم در زمان
قلیل تقریباً یکصد و بیست و کتاب نوشتم و در اطراف بلاد
منتشر شد و بعضی از مؤمنان در سنه دفتر ثلثی کرده و بو فی
از فضایل آل محمد علیهم السلام را منتشر کردم خیالی کردند که باید کاری
کرد که آن آتش حسد که در سینه ایشان از سابق و لاحق هست خا
موش شود و الا خواهند سوخت و چون غرض خواست چاره
جویان تدبیر سابق را ندیدند بنای تهمت و افترا و غایبی
و غیبت و بدگوئی را گذاشتند و استفتاها و مراسلات
باطراف نوشتند و با این تهمتها که شنیده اید و سؤال کرده اید
مرا متهم نمودند و چون چند سال اینگونه تهمتها زدند
چاره نشد گفتند باید تدبیر اعظم را کرد و بمقتضای اخوان

الکی بحکام وسلاطین باید عرض کرد و برایشان امر را مشتبه
کردند پس استشهادها نوشتند و مراسلات نگاشتند و پیغامها
دادند و مشافهة عرض کردند که فلانی طالب ریاست است و ملك
و ادعای بابیت و خروج دارد و آنکه ایکه اسباب تهمت هم
بواسطه نسبت من بحکام و سلاطین جمع است پس باید او را طلب
سلطنت و ریاست متهم کرد و آنکه ایکه این باب ملعونهم
در زمان من مسکین خروج کرد و اسباب اقیاس و حدس را
قوی کردند و باین واسطه باینگونه تهمتها و افتراها من
محروم را متهم نمودند و حال آنکه من بدرد مرض و فکر آخرت
خود مبتلا هستم و تمام روی زمین را بیك آن ذکری در کتاب
سنت و علم معارف عنکیم و بحول و قوت خداوند نعمت باقی را
بدنیای فانی عوض نمیکنم و آنقدر دنیا را که خداوند بقدر
قابلیت من بمن عطا کرده بود بدست خود از خود دور کردم در ایام
اقبال دنیا و دنیا از من نگذشته بود و الی الآن نگذشته است
و با

و باز همانطوری که سایر علماء من عمل میکنند از من هم می آید
و میتوانم نوکری پادشاه اسلام پناه را مثل سایرین بجا آورم
کرد و لقمه نانی تحصیل کرد و لکن فقیری را اختیار کرده ام و جمیع
روی زمین و ملك دنیا را ترجیح داده ام و لکن این حسادت
حاسدان غیر از همین گونه حرکات ندارند و تا حال خداوند
بر سلاطین و حکام سلف امر را واضح کرده و در این دولت و
روز افزون نیز هم واضح خواهد کرد و خداوند اختیار ملك را
بحاسدان نگذارده است و خود مدبر ملك و مقلب القلوب
و الاحوال است و لا قوة الا بالله **فصل دهم** ۱۰ در جواب مسئله دوم
که آیا اجتناب از غیر شیخی باید کرد یا نه بدانکه این افترا را
برای آن جعل کرده اند که به مسلمانان بگویند که حضرات شیخیه
شما را کافر و نجس میدانند و حال آنکه شما مسلمانید و شیعه اثنی
عشری پس معلوم است که اینها کافرند چرا که روایت شده است که
من کفر مؤمنا فقد کفر احدهما و شما که بالبداهة مسلمانید و

شیعه پس کافر آنها هستند که مسلم و شیعه را کافر میدانند و با بنوا
خواسته اند که اظهار کنند که شیخیه کافرند و حال آنکه حضرت رسول
و ائمه سلام الله علیهم میدانستند که شیخیه احدی از مسلمانان را کافر ندانسته
اگر چه شیخی نباشد چرا که شیخ جلیل و سید نبیل را مفترض الطاعه
نمیدانستند چرا که ایشان را معصوم نمیدانیم و تا کسی معصوم نباشد
مفترض الطاعه نخواهد بود پس چون معصوم را منحصر در چهارده
معصوم میدانستند و مشایخ خود را معصوم نمیدانند ایشان را
مفترض الطاعه نمیدانستند و چون مفترض الطاعه نشدند پس
مخالف ایشان مطلقا چگونه کافر خواهد بود بلکه فاسق و عاصی هم
نخواهد بود نهایت جمعی وثوق بان بزرگواران دارند تقلید
ایشان میکنند و جمعی ایشان را نشناخته اند و اعتقاد و وثوق
بعالمی دیگر دارند تقلید او را میکنند و ما تقلید شیخ
و سید را در اصول بدون دلیل واجب نمیدانیم بلی حسن ظن — عقاید هم
با ایشان داریم که مبادرت بمخالفت ایشان نمیکنیم اگر کلام ایشان را
نفهمیدیم

نفهمیدیم شکی میکنیم و اگر نفهمیدیم صبر میکنیم و از خدا مسئلت
میکنیم که فهم امثال آنرا عطا روزی کند و لا اقل انکار بر ایشان
نمیکنیم و تا حال هم مسئله نشده که نفهمیم و اما کسیکه ایشان را نشناخته — که ایشان خطا کنند
و حسن ظن بر ایشان حاصل نشده چکند البته اخذ میکند فروع — و بر خلاف ایشان بفهمیم
دین خود را از فقیه دیگر و در اصول دین تابع دلیل عقل است
هر جا که مساعدت کرد تصدیق میکند و هر جا مساعدت نکرد
صبر میکند پس وقتیکه ما خود که منسوب بان بزرگواریم
ایشان را مفترض الطاعه و معصوم نمیدانیم و تقلید ایشان را
بدون دلیل روا نمیدانیم چگونه این تکلیف را بمخالفین خود میکنیم
ولکن دشمن چاره برای غیظ خود جز این تهمتها نمیدانند و تهمت را
میزنند بر خدا تهمت زدند و گفتند پسر دارد و دختر دارد
و ظلم میکند و عدیل شیطان است و ید او دست بسته است و به
پیغمبر صلی الله علیه و آله تهمتها زدند و گفتند ساحر است و شاعر
و کاهن است و مجنون است و دزد است و عاشق زن مردم

نشده است وکوش بسلن ونقاره میدهد وزن خود را بلند
میکند بر دیوار که تماشای نقاره چیها کند و تماشی کرده
نعوذ بالله من غضب الله و بر ائمه علیهم السلام تهمتها زدند که تنها
ندارد و بر پیغمبران گذشته تهمتها زدند که در کتب و قرآن
ثبت است و ذکری بطول می انجامد حال الحاجه توقع داریم و نبی ام
همه یکنوع میباشند مگر هر کس که تقوی پیشه کند و مخالفت نفس
اماره نماید خدا را حفظ کند از مخالفت خود و مخالفت
رسول مطهر و مقدس خود و مخالفت ائمه طاهرین صلوات الله علیهم
انصاف دهید که شیخ مرحوم راضی نشدند که شیعیان اینکه انتبا
کرده اند در کتاب و سنت و بوحدت وجود قائل شدند
با وجود انکه جمیع علما انها را کافر میدانند کافر دانند چگونه
میشود که مخالفین خود را عموماً کافر و نجس دانیم و از ایشان
اجتناب کنیم و اگر کسی مخالفین را کافر و نجس گوید ما از او بیزاریم
و از طریقه ابوی و سنت دیگر خود دانی و عمل خود کنی و هیچ

فقد

فقد رهم در این فصل کافیست **فصل یازدهم** در جواب سؤال یازدهم که
آیا عقد و نکاح حضرات بالاسریه چگونه است و حضرات شیخیه
داده اند که شیخیه عقد و نکاح بالاسریه را باطل میدانند این
تهمت را برای آن زده اند که جمعی از اصحاب حسب و نسب و غیرت را
بفغان آورند که شیخیه شما را حرامزاده میدانند خدایا بحق
انبیا و اولیا که میان ما و میان ایشان تو حکم کن که باقی در عدالت
نگذارند ای پیغمبران مادرهای ائمه بعضی مجوسی بودند و بعضی
نصرانی که ایمان آورده بودند و کنیزی بودند که ایشان از دار الحرب
آورده بودند آیا قول بن در ایشان میتوان گفت و نکاح یهود
و نصاری و مجوس صحیح است چگونه نکاح مخالف شیخیه از مسلمین
و شیعه باطل است چرا مروت ندارید چرا عقل ندارید ما
شیخ و سید مرحوم را که عقد کرده بودند زن شیخی کجا بود و مادر
ما که عقد کرده است آن زن شیخی کجا بود و جمیع آبا و جده
و اجداد و مادرهاشان را که عقد کرده جمیع آن شیخیه که

هستند ما در هانشانرا که عقیق کرده است بشنجی تو وز کجا بود را
جمیع دردی و مین حرامزاده اند هیچ کافر این حرفرا میزنند هیچ عاقلی
چنین نامربوطی میگوید اگر دین ندارد حسادر چرا عقل ندارد
چگونه تهمت زنند اگر دین دارند چرا اینگونه حرف زشت
میزنند در اخبار رسیده است که غیبت بدتر از زنا است
و غیبت بدتر از آنستکه مسلمی از عرض عوام مسلمین را غیبت کنی
و صفتیکه دارد بید یاد کنی حال انصاف ده که غیبت بدتر است
یا تهمت و عالم نزد خدا اعظم است یا جاهل و تهمت بعالم چه
خواهد بود اگر غیبت جاهل از زنا بدتر است بالله قدری
حیا کنند و اینقدر ناشایست نگویند و اذیت مسلمانان
نکنند خدایا حکم کن اگر هیچ جواب نگویم و تقصیر تو ایشان کنم
و باد برسلطان تمام جمیع تهمتها مکوید تمام ثابت میشود اگر اینکار
کنم در درد تمام همین این است که گفته میگویند ما علمائیم و تو
با این سخنان قدح علما میکنی چگونه با شما رفتار کنم

تکلیف

تکلیف مظلوم مقهور چیست پس شما از تهمت و اذیت مسلم دست
بردارید تا من ترک رد شما را بکنم و یکقدم از دوری ادب
تجاوز نکنم والله انسان حیران میشود از اینی فنا در کار نجیر
میخواهیم میگویم و آنچه میخواهیم میکنیم و تو نفس مکش که قدح علما
میشود آیا شیخ از علما نیست آیا سید از علما نیست یا من خادم
علما نیستم اخر یکی از ایشان را بیاورید و ورق تصنیف خود
و تالیف خود را و انگاه با علمائیکه هشتصد کتاب در انواع
علوم نوشته اند مقابله کنند باری لا لامر الله یعقلون
ولا من اولیائه یسمون حکمة بالغة فما تغنی النذر فصل ۱۲
در جواب از مسئله دوازدهم که ما التفاوت الفرقی را میتواند خروج
یا نه این تهمت را برای آن ساختند که دیدند تمام اهل عجم
چون مقید بدین نیستند و غایت همتشان تحصیل دنیا است
و مال دنیا دیدند که جمعی که مقید بدین نیستند و میگویند
که هر مسئله بخواهد میگوید ما را باین حرفها چه خودشان

دانسته بخت ملائک دارند حرمت دین بیکار دارند در حضرات
دیدند کرا اینجماعت حاشیه و بر جنت بپذیرند شما نیز
بواسطه رفاقت و انسانیت با ما همراهی پیوند کفته اند
نشد باید اینها را هم تدبیری کرد و از شیخ متفق
کرد کفتند شیخ را بالمخالفین خود حلال میدانند که باینها
مالی بامانت بدهید یا بعاریه بسپرید یا نسیه بانها بدهید
اینها البته مال شما را حلال میدانند و مال شما را میخورند
واین از همه اسباب وحشت در نظر اهل دنیا عظیم تر است
خدا یا بحق خون شهدای در راه محبت که حکم کن میان ما و
اینجماعت انصاف دهیم که مسلم مال مسلم را حلال میدانند و
بچه سبب حلال میدانند مگر نه اسلام خون و مال مسلم را
محفوظ داشته است اگر نه انستکه خدای ما یکی است دین ما
یکی است و امام ما جماعت مخصوص و کتاب ما یکی و شرع یکی ما امروز
سنیان را صباح عید اینم برمردم چگونه اموال شیعه را صباح

صلانم

میدانیم واللّه که دین وطریقه ما اینست اگر قاتل سید الشهدا
ان شمشیر را که بان سر سید الشهدا علیه السلام را قطع کرده با ما
بسپرد باور دغا نیم چگونه میشود که مال برادران دینی
خودرا حلال دانیم برمردم و جمیع حضرات بالاسره طائفه هستند
از مؤمنین مثل ما و برادران دینی ما نهایت تقلید مجتهد
دیگر را میکنند یکنفر مکی و احمدی در مذهب شیعه کرده نشسته
تقلید یک نفر را بکنند و اگر اینها حرمت اسلام را نکاه ندا
جا ظلم کنند و افتری و تهمت با ذنب و ما از دست ایشان
فغان کنیم نه انستکه خون و مال اینها را مباح دانیم نعوذ باللّه
بلکه هر مظلوم از ظالم خود فغان میکنند و تظلم غایبه و کلها
میکنند و دادم شما یه که در صفحه بالا یحب الله
الجهر بالسوء من القول الا من ظلم دیده مظلوم را استثنا فرموده
و صنعوه شمرده است و سخنهای ما در باره حضرات کلها تظلم
است انها کافر دانیم ولکن اینها مر قتال با ما نعمتها

ما را متهم کرده اند ومیکنند و انا بخدا این تهمت که اعمال ایشانرا
صواب میدانیم وانبهم اشتباه هست عظیم مردم بی دین اگر باکسی بد
نشده اند در ریختن خون ومال او نپرستند لیکن او هر بلد
بیابد در دهن غم نوا ورند وادم متدین اگر هزار سال با او بدی بکنی و
بدست او بیفتی تعدی نمی نماید وترا کافر نمیخواند ومال وعرض ترا
حلال نمیگوید وخون ترا هدر نمیکند بلکه نمیچیه حق تو دوا عناد
بلکه اگر ترا گرسنه یابد وتشنه بی تلف تورا سیر میکند واگر
تورا تشنه یابد تورا سیراب میکند واگر مریض شوی تورا معالجه
میکند واگر بمیری تورا غسل میدهد وکفن ودفن مینماید وبر تو
نماز میکند وفرایض اسلام را درباره تو فرو گذاشت نمیکند با توا
اگر بد است بجهه اعمال تواست دخلی بدین وفرایض دین ندارد پس
ما برای اعدای خود مهربان تریم از خویشان با خویشان زیرا که
خویشان چنانکه گفتیم وحی بینید با یکدیگر فرایض اسلام را
مراعات نمیکنند وما درباره ایشان میکنیم پس ببینید که
انصاف است

انصاف نیست که با ما که چنینیم چنین میکنند چنانکه یکی از کابر
ایشانرا در وقتیکه مشرف بر هلاک بود در غم ونجات دادم
وضامن شدم وذلیل بود حفظ عزت برای او کردم چونکه ازان
محنت نجات یافت الحال تدبیر برای قتل واذلال من مینماید وباز
اگر دستم برسد وخدمتی بتوانم باز بدنیی میکنم چرا که اگر او حرمت
اسلام وعلمای اسلام را ضایع کند من نباید بمکافات او حرمت
اسلام را نشکنم وفرایض اسلام را از دست دهم وهمچنین همه دیدند که
علمای ایشان که مردند احدی از ایشان مجلس فاتحه بجهه ایشان اقامه
نکرد واحترام ایشانرا منظور نداشت ابدا این حقیر با وجود ان
بی لطفیهای ایشان مجلس فاتحه برای ایشان اقامه کردم وختم
کردم وچون یکی از علمای ما مرد ومجلس فاتحه برپا کردیم احدی
از ایشان بمجلس ما نیامد چه جای اقامه مجلس بازی انصاف بدهید
مسلمانان که این خصلتها اگر نسبت میدهند خصلت ما نیست وخصلت
ما نیکی وتقوی وورع وزهد واقامه فرایض وعمل بمستحبات

مهما امکن واجتناب از محرمات وازمکروهات مهما امکن و ادای
حقوق وامانات است اینست دین ما ونیت ما واگر قصوری در
اعمال واقع شود استغفار میکنیم ومعصوم نیستیم لکن دین ما اینست که
عرض شود فصل ۴۳ در جواب از مسئله سیزدهم که طلب صدقات
بحضرت باشد بدان ای مخدوم مکرم که حضرات اعدای ما و استاد
ما بالفعل واستادی کامل داریند که در این امور استاد
ما هستند فکر کردند که مسلمانان را که بتهمت خروج رنجانیدیم
وعلمان را بتهمت تکفیر وتفسیق وقدح علما وجهادرا بتهمت
حلال داشتن مال مسلمانان مال فقرا ومساکین را چکنیم
اوستاد ایشان باین دیگر بگویند که شیخیه صدقات
وخمس وزکوة را بر غیر شیخی حلال میدانند فیا سبحان الله سبب
چیست چه واقع شده است که باید بر مسلمانان صدقه را حلال
ندانند وایشان را از زکوة وخمس منع کرد بلکه اگر میگفتند که
زکوة وصدقه را بر شیخی واعیادند نزدیکتر بود چرا که هر کسی

مخو

۳۴

مخواهد که خود را مستغنی از چرک دست مردم کند و ذلیل
نشود اما ما دوانید شیخی بر فقرای اثنی عشریه که افترای محض است
آیا از خدا نمی‌ترسند آیا ملاحظه روز جزا را نمی‌نمایند وتا کجا
پای ما ایشان را نه بادی بدانکه خداوند اغنیائی آفرید ایشان
از مال ایشان بدادن حقوق که دو فقرائی آفرید ایشان را
مالی بیجیره کرد در اموال اغنیا حقوقی بجهة فقرا قرار داد و
ایشان را حکم کرد برسانیدن آن حقوق باهلش فقرای واهلش
اثنی عشریه اند حتی انکه اگر بر شیعه ای بدهند کو داد زکوة را
زکوة وزکوة برای ضعفاست که در دین خود ضعیف
میباشند و بر جمیع فرق اثنی عشریه و موالی ائمه سلام الله علیهم
میتوان زکوة داد کو شی باین نفهمانند هیچ ولا یلتفت
منکم احد وامضوا حیث تؤمرون و در دادن خمس بشیخی و
غیر شیخی علی السویه اثنا عشری هستند مصرف حق دارند
معنی وصلوا بهم مثل زکوة است آخر می کتاب فقه

نوشته‌ام جامع الاحکام بآن رجوع کنید و مسائل از او بر بیابید
و آن کتاب عملیست که با طهارت معمول و باقی عمل میکنند اگر
شیخی نبود و دادن مرجع این ضلالت عنکبوتی دوم و میتوانستیم
لکن تهمت محض است و شیخی و غیر شیخی علی السویه است و کلاه و تظلم ما از ایشان
دخلی بمسائل دینی ندارد بلکه تظلم داریم و در غالب کتابها از دست
ایشان جزع و تظلم مینماییم چرا که ایشان کلمه را هم نگوییم غافلان
میگویند اینها اگر میگویند اینها هم سکوت دارند و تقصیر نمینمایند
پس بهمه شیخیها ایشان قائلند بنا چار دادرسی میخواهیم و تظلم مینماییم
و میدانیم هم که این تظلمها فایده ندارد و آنها باز نمی‌ایستند و هیچکس
نصرت ما ایشانرا نهی نمیکند لکن برای محض همین است که تصدیق
ایشان بر تهمتها بعمل نیامده باشند و خود ساعی در اطفاء نور
حق نشده باشیم پس نصرت حق خود را میکنیم بجزع و الحاح و تظلم
و کلاه چرا که بغیر از اینطورها در زمان غیبت روا نیست در خانه
اگر کسی است یکی بس است فصل ۱۴ در جواب از مسئله چهاردهم که تهمت
دادن

دادن بحضرات باشد این تدبیر هم برای بعض و نشان که چهار نفر
غریب بچه فروش کرمانی آیند و از هیچ جا خبری ندارند و با صبر بچه با هم
معاشرت میکنند آنها را هم با این تدبیری که دیگر پیش شیخیه بروند جا
این مسئله هم مثل مسئله زکوة است و خلاصه اخذ کنند از کسب آن تا
بر مسلمین زنند و سعی در اضمحلال حق غائب و تغییر شرایع و احکام
رهد چرا بغیر شیخی بنا بر تجربه دیگر از اسلام بیرون رفته‌اند
و شهادات بر زبان نمی‌رانند و نماز نمیکنند و روزه نمیگیرند
چون جمله نیز مثل مسئله ذکر شده است و در فصل سابق گفتم تا عادت
نمیخواهد فصل ۱۵ در جواب از مسئله پانزدهم که میگویند که ما گفته‌ایم
که سید الشهدا اعلی الله شهید نشده است از این تهمت که بکلی بخند
می‌آید عید آنم که چشم ندارند که من در سالی ده روز روزه خوانی
میکنم و خود بمنبر میروم و در روضه میخوانم و میگریم و میگریانم
آیا گوش ندارند که قصاید مراثی جهای مرا بشنوند که گاه
منابر و تکایا میخوانند دوم آیا کتاب مقتل که من نوشته‌ام

در میان مردم بهتر نیست و نه بدتر از اینها تا مدتها کربلا رفتم
و نبودم لکن حمد میکنم خدا را که تقیه‌هایی بنی البطلان
میخوانند و همین فرحیست برای من چرا که برای مردم معلوم میشود
که اینها از روی نفهمی و ملاحده سخن میگویند و مقصودشان
محض تضییع مسلمانانست از روی حسد و عداوت باری این
تدبیر هم برای اینکه مردم در آخر الزمان شدید الحرص‌مند
بتعزیه‌داری و سیرت نینواست و داخل ضروریات شده است
حال باید تدبیری کرد که اصناف روضه‌خوانها و علماجات
ایشان را با بنیان عمل که از صوفیهاست بر تعزیه‌داری متنفع
میشوند اینها هم بر نخیزند اینها قدری بی‌عقلی کرده‌اند و دستم
شان اشتباه کرده است برای بنی البطلانست **فصل شانزدهم** در جواب
از مسئله‌ها نزدهم حکایت علمای عظام حضرات مخالفین ما بسیار
با احتیاط اند برای هر قومی از آنها تقیه‌ها ساخته‌اند که یکی یکی
نخورد و میگوید قائم مقامش باشد و این تقیه‌ها را هرای

٣٦ علما و طلاب ساخته‌اند اولا که من چندین در علم اصول نوشته‌ام
همه حاضر است و کوری برای احدی بواسطه علمای عظام اثبات
نکرده‌ام و نسبت بدعتی نداده‌ام بلکه از معصیت و فسق ندانسته‌ام
بلکه از سبب نقصی در عدالت و زهد و تقوی ایشان ندانسته‌ام
رجوع کنید با کتابها و ببینید نهایت مسئله اجتهادیست و
هر کس طوری فهمیده است قدمای اصولیین بعلم عمل میکرده‌اند
مانند شیخ طوسی و سید مرتضی و ابن ادریس و امثال اینها و متاخرین
اینها بعضی قائل بجواز عمل بظن شده‌اند و بعضی تجویز نکرده‌اند
و اخباریین علما عمل بعلم میکرده‌اند و ظن را تجویز نمیکرده‌اند
و این خلاف همیشه بوده از اصول دین نیست و از ضروریات
نیست که خلاف در آن سبب کفر گردد و جمیع اصول و فقه الا
مانند و نیز خلافیست حتی آنکه حقیر در بسیاری از مسائل مخالفت
سید مرحوم و شیخ مرحوم کرده‌ام و سید مرحوم هم در بسیاری
مسائل مخالفت شیخ مرحوم کرده‌اند حتی در اصول فقه و این

خلاف همینه در ما بین علما بوده است چرا که اجتهاد نیست و هر کس
از کتاب و سنت طوری مفهمید است او هر کو بسبب تکفیر و تفتیش
نبوده همه احترام همراه میدانسته اند و تعدیل و توثیق همراه میکردند
و نزاعی در میان نبوده است و حال هم نیست و چون در حاصل این
خلاف نهم تعمق نمائی اخر تفاوت نمیکنند چرا که هر دو طایفه
یکتا بخدا و سنت رسول مراجعه میکنند و هر چه از انها میفهمند
بان فتوی داده عمل میکنند و تفاوت در عمل نمیکنند نهایت
خلاف در طور فهم است و سهل است و از نتیجه همه ایشان اعتماد
بر یکدیگر فرموده اند و ما هم اعتماد بر همه ایشان مینمائیم و
تعظیم و تبجیل ایشان نموده و مینمائیم و کتب ما مشحون است بتعظیم
ایشان لکن دشمن بد کردار احتیاج نبندند ندارد بجز تشفای غیظ
خود را در ان میدانند سیکنند و اکثر بعضی جهال چیزی
شنیده اند که باحتیاجی بیکی از ان بزرگواران کرده نقص
بر ما نمیشود چنانکه فعل بین جمیع علما حرکات تنبیه میکنند

ونقص

ونقص بر علما نیست
و همه شیعه اند و حرکات
قبیحه میکنند و نقص

ونقص بر ائمه علیهم السلام نیست و همه امت پیغمبر اند و همه معاصی مرتکب اند
ونقص در پیغمبر نیست بلی اگر ما ها ایشان امر کرده باشیم یا تحریص
کرده باشیم یا راضی باشیم بمعاصی ایشان ان وقت نقص در ما است
و علم الله و نشهد الله که ما که نفی کرده ام و میکنم لکن مردم
لغو نمیدانند چنانکه اعادی ما هم قدح در شیخ مرحوم و سید مرحوم
مینمایند و حال انکه از اجله علما بودند و همه علما ایشان را تعظیم
و تبجیل مینمودند و مدحها برای ایشان نوشته اند و فرموده اند
مع ذلک جهال طلاب ایشان قدح در ان بزرگواران
مینمایند پس بد گوئی کار جهال است خواه از اتباع شیخ مرحوم باشد
یا از اتباع سایر علما و از عمل جهال نقصی در علما نمیرسد بلی
غایت بحق که عقلای قوم منع دادند و گاه گاه در مجالس
و محافل منع میکنند که چرا نهی نمیکنی اخر فکر نمیکنند
که تا نیابند دادم تشنیع دادم تسلطی دادم چوب و فلکی دادم
کرد را نتوانم نهی بکنم بلی چیزی بکه دادم زبانست بزبان

میگوییم و مخالفت کننده را لعن میکنیم و هر وقت میشنوم نهی و زجر
شدید میکنم لکن فکر کنید که حکام بلاد با استبداد و شمشیر
حکم و قشون و نسقهای شدید نمیتوانند مردم را از نزاع با هم
و اعمال قبیحه باز دارند کوش میبینید چقدر میکنند میکشند
حرف مردم نمیشنوند من چگونه حرف جهال میشنوم آیا مراد
پیغمبر صلی الله علیه و آله بنیتم سیاست دادم که در امت او جهال هستند
باید در مقلدین من نباشند آیا از ائمه علیهم السلام سیاستم بیشتر است
که در شیعیان ایشان جهال هستند و در مقلدین من باید نباشند
یا از علمای با ریاست و سیاست که اجرای حدود میکردند متشخص ترم
که در مقلدین ایشان جهال هستند و در مقلدین من نباشند آیا
مقلدین من باید معصوم باشند و الا من مجرم و تبه دروغ کار و بر
باطل من حکم کتاب برای ایشان نوشتم و ایشان را برای اعمال الهی
کردم و تبعی از ایشان که هم زیاده از اینهم نمیتوانم خدا هم
کتاب فرستاد و در قرآن کافرین را لعن کرد مردم باز دروغ میگویند

وقاطع

وقاطع رحم را در سه جای قرآن لعن کرد و باز قطع رحم میکنند
قاتل نفس را گفت مخلد میکنم در آتش جهنم باز قتل نفس میکنند اذیت
مؤمنان را گناه عظیم خواند باز اذیت میکنند غیبت کنندگان را وعده
خوردن گوشت مرده کرد و باز میکنند اینچه توقع است که مردم
برای من مطیع باشند تا برای خدا و علما و پیغمبر آخر الزمان و ائمه هدی
علیهم السلام و اگر نه چیزی در نفس است چرا انتقام آنها را از من میکنند و طعن
آنها را بر من میزنند خدا را رحمی بحال من بکنید و عیوب آنها را
مردم با من بگویید بهر حال اگر این عیب است اند و طرف عیب است
و بحث بر هر دو طرف وارد است الا اینکه چه بحث دارند **فصل هفدهم** در جواب
از سوال هفدهم که کلیات عقاید شیخیه را با کمال اجمال میخواهید عقاید
ما عقاید جمیع شیعه اثنی عشریه است و آنچه شیعه برآن اتفاق دارند
در اصول دین ما بآن اقرار داریم و آنچه آنرا انکار دارند ما انکار
داریم و اجماع شیعه را در اصول و فروع حجت میدانیم و اگر فی الجملة تفصیل
میخواهید اگرچه نفع زیادی در نوشتن نیست بعد از کلمه جامعه

ولکن چون هر سؤال را جوابیست عرض میشود که اعتقاد ما طایفه شیعه
بنتیجه دلیل عقلی و نقلی آنست که خداوند احد است در ذات خود
که ازلی دیگری جز ذات یکانه و همتای او نیست و واحد است در صفات
خود که جز خدای واحد جل شانه موصوف بآن صفتها نیست و هیچکس جز
خدا صاحب آن صفتها نیست و واحد است در افعال خود که هیچکس
شریک او در افعال او نیست و واحد است در عبادت که عبادت
هیچکس جز خدای واحد قهار قدیم ازلی روا نیست و شرکت عبادت
غیر او روا و در ذات خدا احد است و ماسوای او با او امتناع بحث صفت
دارد اعیان ثابته در ذات او نیست ذات او درجات و مراتب
ندارد و بدان جلوه گر نمیشود و بشکلها و صورتها در نمی آید و
صفات خود واحد است و هیچ مخلوقی مشاکل با او نیست و تعطیل
او از صفات روا نیست و تشبیه او بخلق شایسته نیست پس علم او
نه چون علم خلق و سمع دارد نه چون سمع خلق و قدرت دارد نه چون
قدرت خلق و همچنین همه صفات کمالیه را دارد نه چون صفات خلق و

افعال

افعال خود واحد است که نه اینست که در ایجاد ما سوای او غیری
ایجاد کننده مستقل است و او موجد نیست یا غیری شریکست و بعضی را او
آفریده و بعضی غیر او یا غیری در کلی یا او شریکست یا غیری
وکیل و میانه و خدا بیکار است یا غیری ماذون از جانب
اوست و میانه و او بیکار است نعوذ بالله و آن غیرها که گفتیم
اعم است از پیغمبر صلی الله علیه وآله و غیر او بدون تفاوت پس جز خدای
واحد خالق و رازق و محیی و ممیتی نیست و همچنین سایر افعال کلا
و طرا آنچه در خیر حد و نیست خدا است صاحب فعل و در آن لا غیره و در
عبادت واحد است یعنی ذات مقدس او مقصود در عبادت
باید بشود اگر غیر او کسی عبادت کند خواه از پیغمبران یا امام
یا مرشد یا ملائکه یا جن یا غیر آنها با نفس مشرک گشته بخدای عز و جل
و جایز نیست ابدا باید عبادت خالص برای خدای واحد
یکانه باشد و چنان اعتقاد کرده ایم که خداوند عدل است
که ظلمی در او نیست خیر را آفریده و خلق را آفریده و هر چه

دنیا را آفریده

اینها را بجنت نزدیک میکند و از آتش دور و بیان کرده و آنچه اینها را
بنار نزدیک میکند و از بهشت دور و بیان کرده و بهم نشو داده
و حرکت و قوه و قدرت و استطاعت با اینها عطا فرموده اگر خواهند
معصیت کنند مشیت خود را همراه ایشان میکند تا بمنتهای مطلب خود
برسند و اگر خواهند طاعت کنند مشیت خود را تابع اینها میکند
تا بتوانند بمنزل برسند مانند آنکه کسی که سلطان اینها را
امر کرد که بمشرق بروند و بمغرب نروند و یکی مشرق را اختیار کرد
و سلطان بقدر تحمل همراهی او کرد تا بمشرق برسد و یکی مغرب را
اختیار کرد و سلطان بقدر تحمل همراهی او کرد تا بمغرب برسد و اگر
بقدر تحمل سلطان نبود هیچیک بمنزل نمیرسید و لکن حسن اختیار و سوء
اختیار از خلق است نه از خالق آیا نمی بینی که عاصی بقوت حق
خدا عصیان میکند و اگر جان او را بگیرد یا الات و ادوات را از او
بگیرد نتواند عصیان کند و مطیع هم بقوت و قدرت خدا طاعت
مینماید لاعلی یاری خدا را مختار میدانیم در کارهای خود
مجبور

مجبور نیست و عالم است بما کان و ما یکون و برای او بدا هست
و هر چه بخواهد تغییر دهد ممکن است و پیغمبر ما محمد مصطفی
و معصوم و مطهر است از هر نقص و خاتم انبیاست و
وصی او خاتم وصیها و شرع او خاتم شرعها و کتاب او خاتم
کتابها و مستمر است تا روز قیامت و جمیع اخبار و بیانات فرموده
حق و صدق و معمول است و ائمه ما علی ابن ابی طالب و یازده فرزند
اوست و یازده نفر ایشان رحلت فرموده اند از دار دنیا
و دوازدهمی غایب و حی است و رجعت خواهد کرد و انبیا
و اوصیای سلف همه بر حق اند و ولایت همه واجب و
شرعشان منسوخ و الحمد قرآن و سنت بان ناطق است
موت و قبر و برزخ و جنت و نار و حساب و میزان و صراط
و جز اینها همه حق است و مردم عود میکنند با ارواح و ابدان و معراج
با روح و بدن بود و جمیع اخبار ائمه سلام الله علیهم فرموده اند همه حق است
حتی در جزئیات امور و دوستی آل محمد و دوستان ایشان

واجب و دشمنی اعدای دین و دوستان اعدا لازم و متحتم است
وکتاب خلیفه خداست در زمین و سنت خلیفه رسول است در
میان مردم و آثار آل محمد علیهم السلام خلیفه آل محمد اند در میان شیعیان
و در اینزمان که دست ما با امام نمیرسد متمسک باین
سه خلیفه باید شد هر کس فهم دارد که از این سه خلیفه استنباط
احکام کند خودش حامل این سه خلیفه است و هر کس فهم ندارد
باید اطاعت کسی کند که او کتاب و سنت و آثار را میفهمد و
تقلید او کند زیرا که کتاب و سنت و آثار حاملی میخواهد و نا
بآنها لازم است که احکام آنها را برای مردم بگوید علمای اعصار
مجتهدان ائمه اند و سایر عوام باید دین خود را از ایشان
اخذ کنند اینست مختصری از عقاید شیعه اگر تفصیل آنرا بخواهند
در کتابهای بزرگ عربی و فارسی مانند فطرة سلیمه و
ارشاد العوام و غیره نوشته‌ام و مجملی از این اختلافات هم
در کتاب هدایة الطالبین بسط داده‌ام و قانون کلی
که

که خواسته شد در عقاید ما هرچه مطابق اجماع شیعه است گفته‌ایم
و دین ماست و هرچه مخالف اجماع شیعه و طریقه علماست ما آنرا
بیزاریم اینست مختصرنامه ولکن بدگویان باینجورها دست از عمل خود
برنمیدارند اگر بنا بر انصاف بود سایر کتب من بیش از این
بود ولکن بنا بر انصاف نیست پس نوشتن این رساله هم کار
بجا رئیس هم مگر آنکه بر حسدشان می‌افزاید و عداوتشان را
بیشتر میکنند ولا قوة الا بالله **فصل ۱۸** در جواب از مسئله
هیجدهم و آن اینکه همه فقره را من نوشته‌ام و هرگاه محتاج شوید
چکنید و اذکر بگیرید بدانکه نوشتن من همه فقره را اشتغال
باهم است چون مردم مدنی الطبع‌اند و در مدنیت ناچار
باید هر کسی حاجتی از خلق را دفع کند تا امر مدنیت منتظم شود
و برای حفظ فقره فقها شکر الله مساعیهم الجمیله بوده‌اند و
و بر اکمل وجهی حفظ فقره را برای مردم میکنند و کوشیده‌اند
مختصرات و مطولات نوشته‌اند و بانحاء اقسام کتب ساخته‌اند

کردی که اکمل از آن نشود و در این عصر هم حفاظ بسیارند
ولی در اصول عقاید و علم فضایل آل محمد علیهم السلام کم ناصر و کم حافظ است
از این جهت خداوند ما را و لله الحمد و له الشکر از برای این ساخته است
و عقول و نفوس ما را رغبت با این امر کرده کار ما را قرار
داده است و غایت همت خود را مصروف این امر داشته‌ام
ولی بجهت آنکه زیاده احتیاج بطهارت و صلوة و زکوة و خمس و صیام
و حج مردم دارند و غالب تقلید در این مسائل است و این
کتب را نوشتیم و در سایر رسائل و در بعضی سایر
فقها کار کرده‌ام اگرچه در باقی مسائل فقه هم سؤالات
بسیار و استفتاهای بی‌پایان آید و جواب آنها هم نوشته می‌شود
و بعضی از رفقا از جواب آنها قدری ضبط کرده‌اند و رسائل
ساخته‌اند باری هرگاه در مسئله که حقیر نوشته‌ام و دست شما
نرسد یا برسد هم جایز است از سایر فقها اخذ کردن بجهت بلکه
کور نفهمید بیا کو دید تقلید نمایید و اخذ احکام آل محمد علیهم السلام

غایند

غایند چراکه بنای مدینه مردم در امر فقه بر وجود فقها است
و خدا ایشان را برای همین ساخته است و خلق فرموده است تقلید
ایشان را از روی فراغ بال نمایند و اخذ مسائل از ایشان
فرمایند و اگر خود هم قوه استنباط احکام از اخبار را دیدند
فهم آن را میکنید خود استنباط نمایند و بسیار امر سهل است
و فهم اخبار از فهم کتب علمای اخیار مشکل‌تر نیست بلکه آسان‌تر است
چراکه علمای ما کتب خود را برای علما نوشته‌اند و از روی
فضیلت مشکل و عالمانه نوشته‌اند و ائمه علیهم السلام احادیث را
در جواب مسائل عامی و سهل فرموده‌اند بجهت وی و عالم و
غیر عالم فرموده‌اند و در فهمانیدن کامل‌تر بوده‌اند چنانکه
در کتب اصولی نوشته‌ام فصل ۱۹ در جواب مسئله نوزدهم که
صورت مرثیه باید در حال اغانی در نظر گرفت یا نه این
افتاهم بجهت این بنا کرده‌اند که چون دیدند بعضی مؤمنین
صالحین هستند که حفظ دین خود را بسیار میکنند و

وموحد ومخلصند وبجهت انچه از قبایح اعمال درویشان
وصوفیان دیده‌اند تحاشی شدیدی از سیاق وطریق
ومذهب انها دارند خواستند که ما مسکینانرا در نظر انها
ضایع کنند وبطلان بنای دین ما در نزد انها ثابت کنند
نعمت را برای ما جعل کرده‌اند وبدانکه بعضی از کتبها را نیز
تحریف کنند چنانکه شنیدم که یک کتابرا تحریف کرده بودند
ونوشته بودند که صورت مرحوم شیخ را باید عبادت کرد
نعوذ بالله وحال انکه در میان علما کسیکه بطلان مذهب
صوفیه را مثل ما اظهار کرده باشد نیست ونبودن عبادت
صورت مرشد از طریق شیعه وال محمد علیهم السلام اوضح از افتاب است
واسطه تعصب صوفیه است که انها این بهتان را زده‌اند ودر میان
جهال شیعه وصوفیه انها منتشر شده وما در این خصوص کتابها
نوشته‌ایم ودر اطراف پهن است اگر یک کتابرا تحریف کرده اند
همه را تحریف نکرده‌اند رجوع بانها کنند وبه بینند باری خدا
لعنت

لعنت کند کسیرا که غیر خدای واحد جل شانه را عبادت کند
باستقلال یا بشرکت اگرچه پیغمبر خدا باشد صلی الله علیه وآله
که جای نیست در حالت عبادت صورت او را بنظر گرفتن
واو را عبادت کردن بدعت وشرکت بلا شک وبلا ریب
چه خواهد رسید که غیر او باشد ما احمق نیستیم ونبوده‌ایم آل محمد بینا
شده‌ایم که کسیکه اولش نطفه وآخرش جیفه وبعد این بین حامل
دو من عذره باشد ودر روزی دو سه دفعه کناسی کند
او را معبود قرار دهیم وخدای واحد قهار را عبید انیم
وصورت او را در نماز معبود ومسجود ومخاطب قرار دهیم
ولی خصم انصاف ندارد ومیگوید انچه بخاطرش خطور کند
حسبنا الله ونعم الوکیل فصل بیستم در جواب سند بیستم که با
مردم اسلحه داشته باشند بجهت فتح وکن داریم این افترا را
بجهت حکام وسلاطین زده‌اند که ایشان را بخیال اندازند
اهل حق را در نظر ایشان اهل داعیه وخیال جلوه دهند

شاید احکام در صدد دفع ما برآیند و خاطر آقایان آسوده
شود والله فرج رکن رابع در هر دلست و آسوده شدن
از نعمتهای دنیا و نشر آثار او و طمع ریاست و سلطنتی
نشناختن ایمان او را کافی است ولی بمقتضای الغریق یتشبث
بکل حشیش حضرات حساد متشبث بهر خیالی میشوند شاید
از دریای حسد نجات یابند و اراین بگیرند والا اسلحه ما
ذکر و فکر است و سیرها و لا امیر المؤمنین و قلعه ما کنج انزوا
و لعوان ما طاعت و تقوی و اعمال صالح و ادعای ما در دنیا
و قصور و تقصیر است تا متناهی و تو ذخیره و استعداد ما علم
ما و چیزها و پاسبان ما کتب و رسائل حقی است برای ... ابلاغ
جان و مال و عرض مسلمانان و مجتهد مفتی و تکفیر در حق
خود شنید و مخالفت خداوند کرده بقول علیکم الکوها دروغ
میگوییم خدا ما را لعنت کند و اگر آنها افترا بسته اند خدا خود
داند با آنها فلا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون نصرا ابد

در جواب

در جواب ادعای مسئله پنجم و کیفیت سلام بدانکه این افترا را
اهل یزد زدند و سبب آن این شد که در زبان عرب قاعده آنستکه در
سلام سلام علیکم یا السلام علیکم میگویند در جواب علیکم السلام
میگویند و این حقیر چنانچه در کربلا بودم و زبانم عادت بآن
کرده است در جواب سلام کنندگان السلام علیکم میگفتم حضرات معاندین
خواستند که بمردم مشتبه کنند و بگویند فلانی شما را
عینه یهود و نصاری قرار داده است او در جواب شما علیک
میگوید تا مردم را بوحشت اندازند تا آنکه عنقریب رسید و نیز
برای ایشان بیان کردم و الا حکم میشود که در دست امیرالمؤمنین صلوات
عینه یهود و نصاری قرار بدهم و با ایشان علیک بگویم و
نخشم خدا و رسول را تعقیب دهم حاشا حق ما را از نجاست
معاندین بگیرد که ایشان باقی نکنند و اما اسلام کردن با ایشان
سلام از علامات و نعمتهای اسلام است و مستحب کنند صحیح
چه باید کرد و آنکه عرض کردم سابقا که اختلافی در اصول

دین نیست اختلاف در فروع باشد شقاق نمیشود چنانکه جمیع
علمای شیعه باهم مختلفند حتی من با مشایخ و مشایخ با یکدیگر و این
خلافها و معصیتها که حضرات با ما میکنند سبب آن نمیشود که
احکام اسلام تغییر کند انها معصیت میکنند ما نباید بکنیم و اگر
این بود که این تظلم و داد و فریاد و کتب نوشتن و شکوه کردن بر
حالا لازم بود اصلاً متعرض ایشان نمیشدم و انقدر شغل دارم
در دنیا و وقت کم است که فرصت اینکارها را ندارم ولی اگر
نگویم مردم میگویند البته این تهمتها راست است و اینها از ترس ساکت
شده اند و تصدیق ایشان لازم باشد لهذا از وقت اکتفا نکرده در میآید
صدد خون و جان و مال و ناموس ما برمی آیند چنانکه با وجود
اینکه در دیدار اظهار کردند استنکاف ندارند و تا هر جا پا
جا ایستاده اند **فصل** ۲۲ در جواب از نجیب و دویم که زن کوفتی
باشد سبحان الله چرا از مسلمین زن کوفتی روا باشد و با آن
اقامه سنت و تکثیر نسل و تالیف قلوب و اطفاء نایره عداوت

میشود

45

میشود و تحمل با بینواسطه نفعی دیگر هم داشته باشند که شاید
اگر خدا را ملاحظه نمیکنند در باره ما قرابت را ملاحظه کنند
و بخشیل از نفس خود و مال شما بگذرند و اگر این خاصیت هم
نباشد بحسب حکم حلال و حرام چرا باید روا نباشد و حال
انکه در اصول دین اختلاف نیست و اختلاف فروع مانع
از آن نیست و علاوه ایشان حلال خدا را حرام نمیکنند و هم
چنین زن دادن با ایشان بحسب حکم مسئله **فصل** ۲۳ در جواب از
مسئله نجیب و سیم است که آیا نقبا و نجبا در هر عصر متعددند
یا شخص در واحد و معرفت اشخاص ایشان واجب است یا نه بقا مسا
در همین رساله نوشتم و در سایر رسائل هم نوشته ام و مشایخ
سابقین ما نوشته اند که ایشان متعددند نمیدانم چه قدر
باید بگویم بهر حال هر سؤالی جوابیست بخبر از اخبار معلوم میشود
ایشان متعددند و در بعض از ایشان اکثر از حد نهی کرده
عوالم است معلوم میشود که سی نفرند والعلم عند الله و بهر حال

منحصر در فرد نقبا نیست و متعدد ند و عدد ایشان هم بطور حقیقت
معلوم نیست پس معرفت اشخاص ایشان با عیانهم لازم نخواهد
بود و اعادی بجهت این افترایی سازند که نتیجه بگیرند که امروز
فلانی مدعی است که منحصر در اوست نعوذ بالله که ما مدعی نقابت و
نجابتیم و نه ایشان را منحصر در فرد میدانیم چنین بکند خدا و رسول
نفرموده و تصریح بتعدد آنها کرده اند من چگونه خلاف میگویم
خدا انتقام ما را از افترا کو ینکان بکشد در روز قیامت

فصل ۲۴ در جواب از مسئله بیست و چهارم که مراجعه بکتب اصول
باشد اینهم افترای دیگر است که دروغ من خبر ندارد من خود
کتب اصول را مینخوهم و مطالعه میکنم و من خود کتب اصول خوانده ام
و در اصول تصنیفات دارم و سید مرحوم مدتها اصول
خوانده اند و در آن تصنیفات دارند و آیا فقیه بدون اصول
فقیه میشود و اگر میشد بایستی که هر کس که اصول داند فقیه
شود و حال آنکه چنین نیست و کتب علما و استدلال ایشان را

دیگر

و قرآن فهمیده نمیشود مگر بعلم اصول و اگر در بعضی مسائل
ما با بعضی ایشان مخالفت داشته باشیم با بعضی دیگر موافقت داریم
و خود علمای اصولیین با یکدیگر در مسائل اصول اختلاف
دارند حتی آنکه مسئله خودت پیدا نمیشود که محل اختلاف نباشد
و جمیعا در جمیع مسائل اختلاف دارند مگر بعضی ضروریات که
اختلاف نمیشود حتی خود حقیر با سید مرحوم و شیخ مرحوم در مسائل
اصول فقه اختلاف داریم و سید مرحوم با شیخ مرحوم اختلاف داشتند
و وقتی بنا شد که مسئله اجتهادی باشد اختلاف حاصل میشود بجهت
اختلاف افهام و علم اصول علم اجتهادی است و محل اختلاف
انظار و این اختلاف سبب آن نمیشود که یکی دیگری را ضال بداند
و کتاب او را کتاب ضال داند نعوذ بالله و این افترا را
بجهت آن زدند که علما و طلاب و مقلدین ایشان را از ما بر نجانند
و راهی دیگر ندارد و من از سید مرحوم پرسیدم از تقلید
حضرات اصولیین اجازه فرمودند و نهایت تجلیل را از

علمای اصولی دانستند و دادیم و خود سید مرحوم و شیخ مرحوم و
حقیر مرا با نقص اصولی هستیم نه اخباری و مع ذلک تهمتهم باری
تهمتها باشیم بالی چیزی که هست و شاهد بغایب برساند
اینکه بعضی مسائل با ایشان اختلاف داریم یعنی با بعضی
با بعضی موافقیم مگر در ضروریات و اجماعیات ایشان که
اختلاف نداریم در آنها و نمیدانیم که باقیه برای اعضاء و
جوارح ما و ظاهر و باطن ما باقی گذارند که برای تهمتی
بسته باشند حتی آنکه در بند شهوت دارند که فلانی
لواط را در ماه رمضان حلال میداند بکلی بخنده ری
آید و گفتند فلانی میگوید در گوشت خوک غاز جایز است
آخر ببینید کدام عاقل اینگونه سخنی میگوید که لواط
حلال باشد و آنگهی در ماه رمضان و در گوشت خوک
غاز روا باشند و خوک گوشت ندارد باری خدا انتقام
ما را از آنها بکشد در حضور خاتم انبیا صلی الله علیه و آله آیا ما

از علما محسوب نمیشویم که اینقدر قدح و افترا در ما وارد میآورند
بکنند آنچه میکنند و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون

فصل ٢٥ در جواب از مسئله بیست و پنجم و تاویلات باطله بابیه

لعنهم الله با ابشوا مفتوح کردند و جمیع اسلام و شرایع را
بر هم زدند و جمیع شرایع را از محل خود گردانیدند و گفتند
که میرزا علی محمد ظهور امام است و که ظاهر شد امام ظاهر شده
است و سفیانی را اسم کسی گذاردند و طلوع آفتاب را بچیزی
تاویل کردند و سید حسنی را بچیزی و خسف را بچیزی و ندا
از آسمان را بچیزی و رجعت و قیامت را بچیزی حتی آنکه چند
روز که شد گفتند رجعت شد چند روز که گذشت گفتند
قیامت شد و تکلیف بر داشته شد و هکذا و اینقدر بطلان
این تاویلات مبتذل شده است و گفته ام و نوشته ام که دیگر
ملالی از نوشتن آنها دارم خدا لعنت کند کسی را که اینگونه تاویلات
در کلام من یا مشایخ من یا اخبار آل محمد علیهم السلام میکند و دین اسلام را

از ظاهرش تغییر دهد کلام ما و احادیث را باید بر ظاهرش
حمل کرد اول و در ظاهرش شک و شبهه و اختلاف نیست بلی
کلام با وجود یکه ظاهرش مراد است برای آن تاویل و باطنی
هم هست اما نه چنانست که مطلقا ظاهرش مراد نباشد و همه آن
تاویل باشد و حرام است فتح این باب در دین و اگر فتح
این باب شود جمیع دین از محل خود زایل میشود و بکلی تمام
میگردد و این مذهب تاویل از صوفیه لعنهم الله در این امت
افتاده است و اگر بعضی صوفیه از تصوف توبه کرده باشند و
تصدیق شیخ مرحوم نموده باشند و هنوز بقایای آن ناخوشی
در ایشان مانده و کلمات ما را با کتاب و سنت و اخبار را
تاویل کنند ما از عمل او بیزاریم و همین مرض بود که حضرت
بدعت و اصل کرد و هر کس فتح این باب را کند بجائی دور که آنها
رفتند **فصل ۲۰** در جواب از مسئله بیست و ششم که اعتقادات
شیخ در کتب نیست و امر قلبی است و بکسی نمیگوید این فتنی

از اعظم

۴۸

از اعظم فتنه‌های حضرات است و میدان وسیع است زیرا که
بعضی دیدند که بر کتابهای ما نکته که عقلا و علما بر پسندند
نمیتوان گرفت و اقوال ما در درسها و موعظها نمیتوان نکته
گرفت و بر حرکات ما و آداب ما نظرات ما نمیتوان گرفت — نکته
که عاقل تصدیق کند فکری کردند که باید نکتها ساخت و
افتراها بست که کسی انکار نتوانند کرد گفتند که این حضرات
در دل خود کافرند و در دلهای خود صوفی‌اند و عقاید
فاسده در دلهای خود دارند و در کتب نمی‌نویسند حال
بنظر عبرت نظر کنید که اولا از اسلام واضح است که مسلمی اگر
میان مسلمین تولد کرده و بر اسلام عیش کرده و بنا با اسلام
میکند و از علمای مسلمین است و کتب و دلیل و مصنفات دارد
بدون جهت و سبب تکفیر کنند با اینکه تو در دل کافری و عقاید
قلبی تو فاسد است و هر چه فریاد کند که من چنین نیستم
بگویند تو از راه تقیه لعن میکنی خدا را بشهادت آورد با

رسول وائمه و صلحا نکه را بگوئید اینها از راه مکر است طلب
مباهله کند بگوئید شرعی نیست پس ما مسکینان چگونه در اسلام
باید اظهار ایمان و اسلام خود را کنیم به بینید که با هیچ کبری
و فرنگی اینطور سلوک کسی میکند همینکه کلمه اسلام را بر زبان
آورد میگوئید تو مسلمی و طاهری و خون و مال تو محفوظ است
و با علمای شیعه از راه عداوت و حسد و لجاج سلوک میکنند با
فکر میکنند اخوان قواعد اسلام بهیچ وجه نفهمند و با این حسدها
دین خود را بباد دادند چرا این دین رسول خداست و مسلم را
که رسول خدا صلی الله علیه و آله ابداً بپرهیزید از شقاق و نفاق و
و تالیف کلمه ایشان فرموده چرا باید با این خیالها تفریق
کرد دین پیغمبر اسلام را بانی ابابکر و عمر و عثمان را پذیرفت
و کاری بدل آنها ندارند نشسته یا حکم اوست که با علمای شیعه
اینطور سلوک کنند خدا حکم کند میان ما و ایشان در روز فصل
قضا **فصل ۲۷** در جواب از مسئله بیست و هفتم که اطاعت سلطان

باز

همین
باشد بلی این قول منست در درسها و موعظها و کتابها بیان
کرده و باز هم اینجا باختصار میگوئیم که خداوند حکیم عنایت نافذه
خود عالم را خلق کرده از روی حکمت بعضی دیگر را ارشاد
العوام نوشته‌ام و از وضع حکیم تقدیم دولتی بر دولتی و تاخیر
دولتی از دولتی اگر چه بر حسب قابلیت خود عالم باشد و از
جمله تدابیر حکمه اوست این تدبیر که این دولت قاهره را در این
اجزای زمان قرار داده است و مشیت او چنین قرار گرفته است
که این دول قاهره برقرار باشند تا ظهور دولت از دهی اثر که حجت الحق
باشد و شخص معین نه مثل این علی محمد نام تاجرزاده شیرازی
و نه غیر او از خوب و بد عالم و عامی و ادنی و عالم و جاهل و نقیب
و نجیب عالم و غیر ایشان بلکه همان بزرگوار خاص که محمد باشد
عجل الله فرجه و فرزند امام حسن عسکری از نسل علی ابن ابی طالب و حضرت
و فاطمه و حضرت پیغمبر صلوات الله علیهم اجمعین و ظهور او اول دولت آل
محمد است علیهم السلام و پیش از او ایام این دولتها است و خدای مستعان است

که ترتیب حکمت چنین باشد والا قدرت ایشان بر مشیت خدا غالب
نمی آید حال که مشیت او چنین قرار گرفت که گاهی بوده با این سلاطین ومخالفت
غالب نمی آیند پس مخالفت ایشان خود را بدست خود هلاک
کردن است و حرام است و منهی عنه و باید مشیت خود را تابع
مشیت خدا کرد و آنچه خدا خواسته است تو هم بخواهی والا هلاک
میشوی و این قاعده اصلی است بلکه باید جمیع متعلقان ایشان
در همان درجه که خدا خواسته است بخواهی و باید بقدر عزتی
که خدا او را معزز داشته است معزز بداری و نظم عالم را بر هم
نزنی و خلاف خواهش خدا نمائی بلکه هر کس را در دنیا از
غیر سلاطین و اتباع ایشان که خدا بقدری عزت داده همان
قدر عزت برای او بخواه و بمقتضای او با او راه رو اگر مردم
چنین کنند چنان عالم منظوم نشود و فساد بر داشته شود که
مردم همه براحت افتند و هر کس قدر خود را بداند و از انقدر
عزتیکه خدا باو داده زیاده نطلبند دیگر نزاع با کسی ندارد
وحسد

وحسد بر کسی نبرد و اذیت خلق ننماید پس اگر سلامت میخواهی
در دنیا با این قاعده راه رو اگر چه من خود با این قاعده راه
میروم و سلامت نیستم و جمیع اسلاف مرا حمل بر مکر مینمایند
ولی اینقدر هست که پیش نفس خود من شرمنده در هلاکت نفس
خود نیستم و این عدم سلامتی از عمل نکردن سایر مردم است باین
قاعده و حسد شان بر من بلکه مخالفت شاعر که بر آن سرم که
درون کسی نیازارم   حسود را چکنم کو ز خود برنج درست
دیگر آنکه کار را باید برای خدا کرد نه برای نفع دنیا بلی بر آن
مترتب شود و خواه نشود حال امیدوارم که بجهة اطاعت
خدا با این قاعده دین خود راه روم خواه مردم راه روند و خواه
نروند خلاصه اطاعت علیه بقدر [illegible] هرگاه صاحب حکم باشد
لازم است مثل نماز و روزه و شک در این نیست و اطاعت
خدا است و در سایر کتب مفصل نوشته‌ام رجوع کنید فصل ۲۱
در جواب از مسئله بیست و هشتم که هرگاه در کتاب عالمی چیزی

کفر امیزی به بلبیند میتوان او را تکفیر کرد یا نه بدانکه این هرگز
از اسلام نبوده و در هیچ فقه معمول نیست ولا عبرة بالقرطاس
در المسنه و افواه کل خلق است و اما هیچ فقیهی بکاغذ یکه بخط
کسی باشد که هزار دو از بو نفس منت حکم باشتغال ذمه او میکنند
هرچند یقین کند که خط و مهر او باشد حال کتاب و کاغذی
که برا و چیزی چند نوشته باشند و هزار احتمال میرود از دروغ
نوشتن و افترای مفتریین و تحریف محرفین و غلط کتاب چگونه
ممکن است که بمحض عبارت کفر امیزی در کتاب با وجود انکه
صاحب کتاب را اعادی بسیار است و بخصوص در کتاب او دس
کرده باشند و تحریف غیره باشند مثل کتب مرحوم شیخ و سید
و این حقیر که کتبها را میگیرند و هرگونه کفر که بخواهند داخل
میکنند پس چگونه میشود که بمحض دیدن عبارتی در کتاب تکفیر
مؤمنی کرد و حال انکه آن مؤمن بر روس منابر فریاد میکند که اینجا
خلاف و خلاف حق است اسلام همین است از من نیست و من نگفته‌ام و گوینده
ان

ان کافر است و بر فرضی که عبارتی باشد خالی از جمیع این تحریفات
و افتراها باشند و از صاحب آن کلام عالم است و صاحب اصطلاح
خاص چون علما انکه ازانعلم نداند و از انعلم خبر ندارند نباید بمحض
انکه از انعلم چیزی به بینند که خلاف اصطلاح ایشان است
او بفهم ایشان درست نمی‌اید تکفیر کنند و حال انکه صاحب
کلام میگوید که مراد من از این عبارت مطابق ضرورت اسلام است
بادی حضرات اعادی اینکار را میکنند و بمحض عبارتی حکمهای
کفر میکنند و قواعد اسلامیه را در باره اهل ذمه مراعات میکنند و در
باره علمای اسلام مراعات نمیکنند و چنین است عاقبت حسد و
باین جاها میکشانند البته و احکام بغیر ما انزل الله از ایشان
سر میزند خدا ایشان را حفظ نماید در خصوص دو دینار که
کسی از کسی بنویسد ان شاء را بخط و مهر او و او منکر باشد ابدا
حکم نباید کرد و این حضرات در باره نفوس و اموال چندین
هزار مسلم اینگونه حکم میکنند خدا احکم الحاکمین است و روز

قیامت در دو سخنیست نوع باشد من عقب این فصل ۲۰۹ در وجوب از مسئله
نیست تتمه آنکه هرگاه در نزد فقیه عدول بلکه کسی شهادت دهند
بان ای بواد دیگری میکو کانچه در شاهد معتبر است بعد از اسلام
ایمان و عدالت وعلم بواقعه باید بعینه بنابر اختلاف فقها خبرت
بان چیز است که بان شهادت میدهند یعنی شعور آن چیز پس اگر
در آن شهادت میدهند داشته باشد پس اگر دو مسلم مؤمن
عادل دو نفر طبیب را ببینند و چون شهادت بدهند که فلان
شخص از فلان در علم طب مهارتش بیشتر است اگر آن دو شاهد
عادل از علم طب هیچ آگاهی ندارند از ایشان نمی پذیرند چرا
که در شعور دیگر شعوری ندارند و آن را مشاهده نکرده اند
بلکه محل شعور دیگر را درست نکرده اند که دو طبیب باشند و شعور
طب را چون نداشته اند طب آن دو را مشاهده نکرده اند
پس شهادت ایشان نداشته باشند دو عادل لیکن کور باشند
و شهادت دهند که قبای فلان دراز است یا کوتاه

کسیکه

کسی که شهادت دهند که فلان غنا خواند حال شهادت
اینها اگر چه عادل باشند مسموع نیست چرا که مشاهده
نکرده اند پس آن عادلها که فقیه نیستند و شعور فقه ندارند
چگونه شهادتشان درباره فقیهی جایز است که فقیه نیست
یا هست یا ناقص است یا کامل است و همچنین هرگاه دو
فقیهی درباره منجمی شهادت دهند بعد از ایمان و عدالت
مسموع نیست چرا که شعور علم نجوم را ندارند و علم نجوم منجم را مشاهده
نکرده اند و شهادت شخص غائب از واقعه چگونه مسموع است اگر
گویند شهادت علی بن ابی قوم باز مستند نقل جمعی میشود که خبرت
دارند بآن علم و شعور آن علم را دارند پس هرگاه دو عادل از دو
نفر منجم غیر عادل میشنوند که فلان منجم کامل است وعلم برای او حاصل
میشود یا از دو عادل یا از یک عادل دیگر میشنود که آن عادلها
شهادت دادند و شعور نجوم را دارند پس علم حاصل میشود و هرگاه
مستند شعور آن علم با آثار بنا نشد ابدا مسموع نخواهد شد چرا که

علم غیب کسی نداند یقینا و شهادت یعنی مشاهده کردن و
دیدن است و اکر ایشان نه خود دیده اند نه از بینائی شنیده اند
و نه آثار و آنرا دیده‌اند اما این شخصی است بیفهم و صاحب غرض و
غیر عادل که شهادت بجا میدهد پس در باره ما مسکینان چگونه
شهادت هر بقال و نانوا یا صالح بی علم یا با علم عربی دان یا [فقیه]
مسموع است و حال آنکه علم ما علمیست خاص و منبر دیده و نطق و [درس]
خواندن در نزد خود ما انهم بعد از سالهای دراز فهمیده
میشود که ما چه میگوئیم الآن ما شاکرد داریم که با آنکه سی سال [است]
که در نزد ما ها درس میخواند و بی ذهن هم نیست و مع ذلک بکلیه
مسائل ما نرسیده و روز بروز میفهمد که آنچه در ایام گذشته
فهمیده بود که همه مسائل ما بوده همچنین شاکردی بیست ساله و
پانزده ساله و ده ساله داریم که هنوز حقیقت مسائل ما را
نفهمیده‌اند نظیر که طلبه هست که پنجاه سال [است] در حلقه ما
هر روز در درس فقها حاضر شده و بعضها که [مجتهد] کرده هنوز
نشده

نشده و در سلم جتها دنیا موخته همچنین در طب و حکمت هم میشود
که پنجاه سال و شصت سال درس بخوانند و حکیم نشوند مردم
هستند که پنجاه سال مشق کرده اند و خط را خوب غلط مینویسند
و نکات خط را نفهمیده اند پنجاه سال است که در طب کار
میکنند و هنوز نکات طب را نفهمیده اند هم چنین در علم ما هم [میشود]
که اگر غیر از این بود جمیع مردم باید کل علوم و صناعات را
بفهمند و حال آنکه علم ما ادق علوم عالم است و یکی در دنیا
علمی دشوارتر و مستورتر و دقیق تر از علم ما نیست چگونه
میخواهی که هر کس که دو روزه بیاید در مجلس ما بنشیند حرف ما [را]
بفهمد یا نیاید و از خارج از غائبین و ساوقین کلام چیزی
بشنود و از خود بعضی [انما ببعض] بفهمد که ما چه گفته‌ایم و آنوقت بر ورود
شهادت بدهد انصاف دهید که از دست اینجماعت چه بلا
کشیده‌ایم غایت کار یکی میکنند و شهادتیکه داده‌اند اینست
که بعضی سخن چنان از علم عادی در سر روز بعد درس ما بیان [شنید]

وکلماتیکه از پیش و پس آن خبر نداریم نشنویم و بروزیم و خبر

بیحد و آنخبر انهم بگویند که از توی مجلس خودشان آدم آمد

برای ما خبر آورد و تتمه عبارت و خبرو زه که ما در درس معین

میکنیم که کسی نشنود و خبر بود و معنی همان باشد که شنیده است

بلکه من بسا باشد که ده روز بیان سخن بودنا بنا کنم و اول ده روز

ذکر شده است که سخن اینها این و دلیلش اینست و تا ده روز بیان

دلیل اوست و برای حرفها و ردّ من برا و بعد از ده روز می آید

واین تمام دو سه روز از اول سخن کفتند آمده و پنج روز آمده

و شنیده و رفته‌اند دانسته که این مذهب کیست و حقیقت اصل

مطلبات نفهمید و کسیکه مقدمات علمی را نداند چگونه متشابهات

آنرا میفهمد یا دیدی چنین کسی می رود و میگوید که من از لفظ خود

فلانی شنیدم که چنین و چنین میگفت و باب این فتنه را که بروز کنی

که این نامه بر تنها او گوش میدهی و میرود و میشنود و حکم بمقتضا

آن میکنند مفتوح کرده است و اگر بگوید نامه بر طمکو [illegible]

مسلم شما را از این علم آگاهی ندادی شما و و شما غیبا و دیگر چنین

غلطی نمیکنی ولکن نه تابع و نه متبوع دست بر میدارند و شفای

غیظ خود را میخواهند اینها همه وسیله و بهانه است اگر اینها هم نباشند

اختراع میکنند چنانکه از سؤالات سابق معلوم شد و از آنچه عرض

کردم معلوم شد که عدالت تنها در شهادت کفایت نمیکند بلکه

عادل شهادت را در آنچه مدرک آن نداند و غیب هست و هر کس شهادت

دهد در آنچه مشعر آن نباشد فاسق است و عدالتش فاسد شده است

ولکن شما هم که جناب سائلید اشتباه فرموده‌اید با این سؤالات

و بجواب این سؤالات حاسدان از پی خود دست بر نمیدارند

و کار خود را میکنند بلی اینقدر هست که کسی نمیتواند بگوید

که اینها دروغ است چرا ساکت نشسته‌اید و چرا اظهار برائت

خود را نمی نمائید و نوشتن اینکتاب و سایر کتب بجهة محض برائت

ذمه است و اتمام حجة والا میدانم که تا جان در قالب من هست اینها

دست بر نمیدارند و حسبنا الله و نعم الوکیل و منهم انشاءالله ذکر

فضایل آل محمد علیهم السلام دست بر نمیدارم احبونی ما دمتم لم یزل ولو
تقطع اصبع اصبع **فصل ۳۳** در جواب از مسئلهٔ سی و سوم که اذیت
حضرات باشد شیعیان و سلوک شما با اینها بدان ای مخدوم صالح
من که اگر رضای خدا و وصول آن را میخواهید صبر بر بلا و محن
نمائید و متحمل اذیتها شوید که کفارهٔ گناهان شود و دنیا
زندان مؤمن است و در زندان چه راحت طلب میکنید مگر
میخواهید که از زندان بیرون آیید و به بهشت روید نه والله
منکر نمیخواهم باشد بهشت از برای اهل بهشت و زندان برای ما
پس متحمل شوید هر گونه اذیت از ضرب و شتم که به بینید و بر تلف
اموال خود صبر نمائید صبر جمیلی و اگر شیطان در دل شما
وسوسه کند که با این قاعده دیگر برای ما باقی نخواهند
ماند چنین نیست که خداوند بندهٔ مؤمن را اگر چه مبتلا
ببلائی کند لکن از نظر عنایت خود نمی اندازد و فوق
طاقت او با او نمیکند و او را ذلیل نمی نماید بلی تلخ خواهد
گذشت

گذشت و اگر ما شیعیان کنید با اینکه شما از اهل زمین نیستید
و باید باسمان بالا روید و عما قریب که ارواح شما را قبض
کردند باسمان میبرند و ان شاء الله ارواح شما آسمانی
چه اگر جنت در آسمان است و شما باید ان شاء الله بجنت
روید پس این بود معنی قولم که شما باید باسمان روید حال
اگر خلفا و امرا عادی میگفتند فلانی میگوید نتیجه صواب
میگوید یادی شما از اهل زمین نیستید و چند روزی در زمین
مانده میروید بوطن اصلی خود باید و در روز را متحمل شوید
و بر انواع بلا با صبر نمائید و خاطر جمع باشید که خداوند
فوق طاقت با شما نمیکند و سلاطین را بجهة حفظ ملک
داری خود در حق شما برمی انگیزانند و نمیگذارند که امر شما را
بکلی فاسد کنند و شما را تلف کنند پس اگر وقتی فی الجمله بر شما
سخت شود تدابیر جمیله کنند و حسد بر عصیان عاصین و کذب
کاذبین و بغی باغین و کید کائدین شما شود و اگر انها خلف

رضای خدا میکنند شما خلاف رضای او نکنید و اگر آنها
عصیان میکنند شما حسد بر عصیان و جهنم رفتن نبرید بگذارید
آنها بکنند آنچه میخواهند و شما بر حسب رضای خدا راه روید و
عفت و ورع و تقوی و زهد در زمین بگستر کنید و دائم
در فکر آسمان و بالا رفتن باشید تا آنکه روز با آنها
برسد و راحت بشوید از اهل دنیا و تبانی ایشان و بگذارید
با ایشان این خاکدان را تا بدون معارض مستقلا در سطح
آن راه روند و همه بخورند و والله که حالیهم گذاردیم
و صانع هیچکس نیستیم و محض توهم و خیال است که بجمیع
ماخذ ندارد و نظایر در این کتاب هم همینقدر کافیست
و بسیاری از این سؤالات را در رسایل و کتب نوشته‌ام
اگر مفصل خواهید بآنها رجوع کنید مانند ارشاد و هدایة
الطالبین و رساله چهار معامله سلوک و رسائل اخلاق
و غیر آنها و بهمین جا ختم مینمایم تمام رساله را عرض کردم
الاثنین

پایان

الاثنین چهاردهم شهر ربیع الثانی از شهور سنه هزار و
دویست و نه هجری در قریه مسماه بعلی آباد نشستیم سه
اسباب از ترای قریه کرمان که با جمعی از برادران
بتفرج بآنجا رفته بودیم و قصد اقامه ده روزی نموده
بودیم و فرصت غنیمت شمرده بتحریر این رساله پرداختم
حامدا مصلیا مستغفرا والسلام علی اهل ثم اجمعین تمت الکتاب